

بنیاد فرهنگی کهزاد

خواننده عزیز،

اینک یکی دیگر از آثار خیلی مهم علامه احمد علی کهزاد خدمت تان تقدیم میگردد تا مورد استفاده علمی تان قرار گیرد.

این اثر و مقاله‌ئی که این اثر بر آن بنیانگذاری شده است برای اولین بار نام باستانی کشور ما یعنی «آریانان» و نام‌های مربوطه آنرا بعد از تقریباً هزار سال دوباره در کشور ما احیا کرد. بدین ترتیب این اثر یکی از کارهای بسیار مهم علمی است که مانند دیگر آثار بکر علامه کهزاد در روشن ساختن تاریکی‌های تاریخ کشور رول بس مهمی بازی نموده است. این نام زیبا و تاریخی بیحد مورد توجه مردم افغانستان قرار گرفته است چنانچه از بن نام در شرکت هوایی آریانان، تلویزیونها، موسسات اجتماعی، مغازه‌ها، نشریه‌ها و ده مورد دیگر استفاده شده است. یک چیزی که باید مورد بحث قرار گیرد آنست که صورت‌های مختلف این نام یعنی بصورت نام، صفت، پیشوند و پسوند و غیره به شکل آریا، آریائی، آریانی، آریانان و غیره بکار رفته است و این‌ها همه مربوط به تاریخ کشور ما میباشد ولی کلمه آریان از این نوع کلمه‌ها نمی‌باشد و نباید آنرا به این معنی استفاده نمود. آریان نام و اصطلاحی است که معمولاً در مورد گرایشهای جرمن‌های نازی بکار گرفته میشود و ربطی با تاریخ افغانستان ندارد. منظور نازی‌ها و اروپائی‌ها از کلمه آریان تفوق طلبی‌های فاشیستی آنها میباشد که حتی در اروپا مورد توجه نمی‌باشد. آنها کلمه آریان را بصورت وضعی استعمال میکنند و کدام ثبوت تاریخی ندارند. برعکس استعمال کلمه آریائی در وطن ما جزء تاریخ ماست و ربطی با جرمن و مسایل فاشیستی آنها ندارد و استعمال این کلمه در افغانستان بشکل وضعی نبوده بلکه ثبوت تاریخی دارد و همین اثر نشان دهنده آنست که این نام و مشتقات آن نامهای تاریخی کشور ما بوده اند و ما نمی‌توانیم از استعمال آن خود داری نمائیم زیرا در آنصورت باید تمام دوره تاریخی قبل از اسلام را که چندین هزار سال را در بر میگیرد لغو سازیم که به هیچ صورت عملی نمی‌باشد. این نام‌ها نه تنها برای ما زیبا و خوش آیند اند بلکه جزء افتخارات تاریخی ماست که افتخار احیای دوباره آن در افغانستان به علامه احمد علی کهزاد میرسد. همچنان قابل یاد آور نیست که چقدر معلومات این اثر از طرف اکثر محققان مورد سوء استفاده قرار گرفته است بدون آنکه از محقق اصلی آن نام برده باشند ولی مواد آن در هر جا و از طرف هرکس بنام خودش نشر شده است. به هر حال خوبست اینرا هم دریابید که چگونه این معلومات‌ها به نام‌های دیگران به نشر رسیده است. این اثر همچنان درس خوبی برای آن عده دانشمندان ماها میباشد که از نام تاریخی آریانان و مشتقات آن در کشور ما انکار میکنند و آنها را ساختگی و فرمایشی تصور میکنند. بهر حال اینک بعد از 68 سال این اثر یکبار دیگر خدمت مطالعه علاقمندان تاریخ آریانان، خراسان، افغانستان تقدیم میگردد.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان‌شناسی

12 جون 2009

بنياد فرهنگي كهزاد

آريانا

تأليف

احمد علي كهزاد

كابل

1321

این اثر کوچک که بنام "آریانا"
بنظر خواننده گرامی میرسد، تفصیل
مقاله ایست که چند سال پیش در باب
قدیم ترین نام تاریخی کشور نوشته
و در شماره «98» مجله «کابل»
نشر شده بود

احمد علی کهزاد
27 حوت 1320

فهرست مندرجات

شماره	مضمون	صفحه
1-	ریشی ها و پرورش رویات قومی	
2-	آریا	
3-	آریا – داسیو	
4-	مسکن آریا	
5-	روشنی اوستا	
	یوپائی ری سنا	
	کوسرادا	
	سپیتا گونا گیری	
	سنتیرا	
	پورواتاوا	
6-	کلمه آریا در اوستا	
7-	ایرینا و یجه، یا ایریانم و یجو	
8-	ریشه آریا در یکعده نام ها	
	هرویو	
	هراوی تی	
	آریاکا	
	آریاسپ	
	اریستوفیل	
	ارتاکانا	
	اریوس	
9-	آریان	
10-	آریانا و نویسندگان کلاسیک یونانی	
11-	ولایات آریانا	
12-	باشندگان آریانا	
	اری ئی	
	پاروپامیزادی	
	درانجی ها	
	اراکوتی	
	جدروزی	
	باختری	

پکته‌ها
گنداری‌ها
ستاگیدی‌ها
اپاریتی‌ها
دادیک‌ها
لمبتی
داردها
تهاکنی‌ها

13- شهرهای آریانا

بلخ
ادراسپا
کابل
کاپسی
اوپیان
پروان
ارتکانا
بست
فراه
برفتازیا
اراکوتس
ازولا یا وزولا
فولکلیس
نگار
هیلو
ناکی
بامیکان

14- آریا و آریانا

15- آریانا و نویسندگان اروپائی قرن 18 و 19

ریشی‌ها و پرورش روحيات قومی

«ریشی» های دانا و فرزانه ما با رویه میمون و پسندیده ئی که مخصوص خودشان بود، چندین هزار سال پیش از خود، از خاک خود، از ره‌ایشگاه و سرزمین مسکونه خود، از صافی خون، از نجابت نژاد، از توانائی قوم، از کانون خانواده، از عشیره و قبیله، از عظمت پادشاهان خود با کلمات ساده و بی آرایش در زیبا ترین قالب سخن یعنی «شعر» و «سرود» بیاناتی داده اند.

این سرودها باز در اثر یکی از عادات نیک «آریا» که آن هم مخصوص کتله «آریائی باختری» است، به طرز مخصوصی محافظه شده و بما رسیده که بذات خود یکی از غرائب دنیا است.

فراعنه مصر با الفبای تصویری و هیروغلیف قصه های خود را در ستون های سنگی می‌کنند و یا روی ورق های پاپیروس مینوشتند. کلدانی ها، آشوری ها، و بابلی ها در احجار کوه و لوايح سنگی و پارچه های گل پخته حکایات خود را نقل میدادند. «آریا های باختر» از این کارها یکی را هم نکردند. نه در سنگ نوشتند، نه روی ورقه پوست درخت ولی به مراتب بیشتر موفق شدند که تمام جزئیات زندگانی مادی و معنوی خود را در لباس چندین هزار سرود زیبا و قشنگ و خوش آیند بما نقل دهند.

این سرودها در طی چندین هزار سال از زبانی برخاست و در دلی نشست و «دل» به «دل» آنرا نقل داد. راز تاثیر این سرود چه از جنبه ادب و چه از نقطه نظر حقایق هم همین است که هر فرد آن میلیون ها مرتبه تکرار شده و در مرور ازمنه طولانی با حرارت دل فرزندان آریائی پخته گردیده تا اینکه بالاخره در اوائل قرن 18 روی صفحه کاغذ برآمد.

گویندگان این سرود یا «ریشی» های فرزانه که نه تنها شاعر بلکه همه معرفت زمان به ایشان منحصر بود، با نظر دقیق و سنجیده تمام مسایل حیاتی خویش و سرزمین مسکونه خود را مطالعه کرده و ضمناً یکی از مسایل مهمی که همیشه

مطمح نظر ایشان بود و روی همرفته از خلال تمام سرود ها انعکاس یافته است: «تلقین روحیات آریائی» است.

سرودها را مطالعه کنید و خواهید دید که مسایلی از قبیل: صافی خون، پاکی عرق، حرمت کانون خانواده، عروسی به وقت، نیروی قوم، تناسب اندام، زیبایی چهره، صحت بدن، نشاط روح، قوه جسمانی، پاکی، زیبایی، مقبولی، دلاوری، جنگجویی و غیره و غیره چقدر و به چه پیرایه های قشنگ و لطیف ذکر شده است.

سرودهایی خواهید یافت که در آن ریشی ها از خاک مسکونه خود، از محاسن و زیبایی های طبیعی آن، از کوه های بلند، از رودخانه های خروشان، از تابش برق، از غرش رعد در کوهساران، از گیاه های مفید و گل های خود روی کوهی با الفاظی صحبت میکنند که تا امروز ادبیات بشر نظیر آنرا بمیان نیاورده است.

سرودهایی را خواهید دید که در آن شعرای مقتدر این سرزمین از تشکیلات حیات اجتماعی و مراتب آن سخن میرانند و دیده میشود که چطور «کانون مقدس خانوادگی» و زندگانی نیمه مالدار و نیمه دهقانی ترقی کرده به تدریج مراتب ده نشینی و قریه نشینی و شهر نشینی سپری میشود و اقتدار و قوه اداره از رئیس خانواده که پدر است، به رئیس قبیله و رئیس قریه و رئیس شهر مستحکم و بالاخره به پادشاه میرسد و چطور در اثر احتیاج و انتخاب قوم، پادشاهان بزرگ ما اساس سلطنت آریائی و بنای حکمرمائی و دادرسی را میگذارند.

سرودها اگر یک قسمتش تلقینات مذهبی است، قسمت دیگرش مجموعه قوانین زندگانی فردی و اجتماعی بشمار میرود و آئینه درخشانی است که آریائی نسل بعد نسل همیشه خود را بدان دیده، محاسن و مزایای نژاد و خون و خاک خود را از دست ندهد و آنچه که اختصاصات روحی آریائی را تشکیل میدهد، تنمیه شده برود.

«ریشی ها» یا دانایان قدیم آریائی کوشش داشتند فرد جسماً توانا، قوی، نیرومند، زیبا، با صحت و روحاً با فرحت، مسرور و پر نشاط بار آید و با داشتن این همه مزیات ظاهری و باطنی از روی معنی یک «فرد آریائی» بمیان آید. به عرق خود، به نسل خود، به خون خود، به استعداد خاک خود، به توانائی نژاد خود، به نیروی پدران خود و به عظمت پادشاهان خود عقیده داشته باشد.

برای «دانایان ویدی» صفحات «بخدی» و دره های خوش آب و هوای دو طرفه هندوکش که «مهد تولدی» و پرورشگاه عنعنات ایشان بشمار میرود، «سنگری» بود که از آنجا با سه نقطه دیگر «توریاها» در شمال، «سامی ها» در غرب و «دراویدی ها» در شرق مقابله میکردند و خود ملتفت شده میتوانید که برای کامیابی در چنین مبارزه حیاتی اول تر از همه چقدر «روحیات بلند» بکار بود. این موضوع تنها منحصر به دوره «ویدی» تاریخ کشور ما نیست، با تفصیلی که در یک مقاله جداگانه داده ام و در سالنامه 1320 نشر شده است، کاردانان ویدی یعنی زنده نگهداشتن روحیات قومی در مملکت ما چندین مرتبه تکرار شده که سه تای آن خیلی مهم است. «عصر ویدی»، «دوره اوستائی» و «قرن چهارم هجری».

بزبان دیگر شعرای قرن چهارم هجری با نگارش شاهنامه ها کار دیگر نکردند جز اینکه عادت پارینه را تازه کرده و ندای چندین هزار سال پیش همکاران خود را بزبان و مقتضیات زمان خود سنجیده و به نسل معاصر خود برسانند.

ریشی ها برای عملی ساختن چنین مرام بزرگ در ضمن یک سلسله ملاحظات و سنجش های دیگر به این فکر بودند که قبایل شان هر قدر متعدد بوده و نام های مختلفی داشته باشند، بیک نام واحد یاد شده و در نتیجه خاک مسکونه آنها هم دارای نام و نشان معین گردد زیرا بزرگترین وسیله تمیز خود از بیگانه داشتن نام است.

آریا

«وی وین دوسن مارتن»، در کتاب «مطالعات جغرافیائی اقوام قدیمی شمال غرب هند» به اساس تذکرات سرود «ویدی» مینگارد: "قبایلیکه سرود ویدی به ایشان متعلق است، یعنی آنهایی که در صفحات گذشته مطالعات خود به صفت «قبایل ویدی» یاد کردیم در القات مذهبی، خود را فقط بیک نام یاد کرده اند که عبارت از نام «آریا» است. این کلمه در سانسکریت از خود اشتقاقیات ندارد و نام نژادی است که اصلیت آن را به زمانه های مجهول سراغ باید نمود..."⁽¹⁾ نگاه کنید: مدقق مذکور با چه دقت نظر مورد صحیح استعمال این کلمه را یافته و میگوید: "قبایل ویدی تنها خود را به نام «آریا» یاد میکردند و «آریا» تنها نام قبایل ویدی و یا قبایلی است که «سرود ویدی» به ایشان متعلق است."

دانایانی که در میان قبایل ویدی بودند بخوبی ملتفت مسئله قومی و قبیله‌ای خود شده و شعرای ایشان همیشه کوشش نموده اند که یک نام مشخص را در مورد کتله خود استعمال کنند.

این نام، نامی است که آنرا میتوان علامه فارقه تمام اختصاصات قومی خواند که سرود وید به ایشان تعلق میگیرد زیرا این نام یک نام «خشک» و بی مفهوم و یک «اسم بی مسمی» نیست. یک کلمه است ولی یک عالم معانی در بر دارد و اگر بگوئیم "در مفهوم و معانی اصطلاحی آن تمام محاسن اخلاقی سرودها نهفته است مبالغه نخواهد بود."

«آریا» از نقطه نظر مذهبی «پرستنده»، «معتقد»، «قربانی دهنده» آمده و مفهوم اصطلاحی آن، شریف، بادر، آقا، مالک، اختیاردار است که با کثرت استعمال در موارد مختلف یکعده صفات دیگر از قبیل جوان مردی، مهمان نوازی، رشادت، دلاوری، وطن دوستی، جنگجویی و غیره به آن پیوست گردیده است و در هر کدامی از این صفات مفهوم نجابت به آن هم اهنکی دارد.⁽²⁾

تا زمانی که «قبایل ویدی» در باختر و نقاط دو طرفه هندوکوه تمرکز داشتند و هنوز مفهوم طبقات اجتماعی بمیان نیامده بود، قبایل بلااستثنا خود را به نام «آریا» یاد میکردند و غیر از این نام، نام دیگری بر خود نمانده بودند. آریا نجیب و نجیب زاده و اختیاردار و پرستنده معنی داشت و به تمام قبایل یکسان اطلاق میشد. پس میتوان گفت که این نام را در قدیم ترین زمانه هائی که تعیین آنهم مشکل است، کتله «آریائی باختر» بر خود نهاده بودند. پیشتر از زبان مدقق فرانسوی ذکر نمودیم که کلمه «آریا» در ساسکریت اشتقاقی ندارد و اسم نژادی یک کتله بزرگی است که اصلیت آنها را در زمانه های مجهول سراغ باید نمود. این زمانه مجهول هم تا اندازه زیاد معلوم میشود.

ما به مبدأ ظهور اصلی آریائی در اینجا کاری نداریم، اینقدر میدانیم که آریائی ها پیش از استقرار در باختر به این نام یاد نشده اند. پس واضح میتوان گفت که «آریا» بار اول در مورد «کتله باختری» استعمال شده است.

آریائی های باختری با این نام مدنیت، سلطنت، حکومت، فرهنگ، زبان و آئین مشخص بمیان آورده مراتب حیات مادی و معنوی را سپری نمودند که یاد آن دوره مسعود از خلال سرودهای ویدی جسته جسته و از نگارشات اوستا روشن تر معلوم میشود و شهنامه ها در قرن چهارم هجری خاطره های چندین هزار ساله

را با مختصر تصرفاتی که طبعاً زادهٔ مرور زمانه است، چون تابلویی مقابل چشم ما گذاشتند.

سلالهٔ «پاراداتا» و «کاوی» که اوستا اسم میبرد و شهنامه ها بنام «پیشدادیان بلخی» و «کیان بلخی» تذکار میدهند، دو دودمان سلطنتی کتلهٔ باختر اند که حق تسمیهٔ خانواده های سلطنتی «آریا» به ایشان میرسد. همین قسم مدنیت، فرهنگ، زبان و عنعنات کتلهٔ باختری را میتوان بنام مدنیت، فرهنگ، زبان و عنعنات «آریا» نامید.

بعد از دورهٔ زمامداری دو دودمان فوق که کشور در اثر تدابیر خردمندانهٔ ایشان آباد و نسل نیرومند آریا زیاد شد، مهاجرت آهسته آهسته و بصورت غیر محسوس شروع شده و پارهٔ قبایل بطرف شرق و غرب به خاک های هند و فارس کنونی منتشر شدند.

آریا – داسیو

در بین شبهه ئی نیست که با انتشار شاخه ئی از آریائی های باختری در هند، نام «آریا» هم با آنها در آنجا نقل یافت ولی مفهوم آن آهسته آهسته با مرور زمانه فرق کرد و حتی بعضی کلمات دیگر مرداف و معادل آن پیدا شد که بیشتر مختص به هند است. پیش از اینکه به تشریح تغییرات مفهوم کلمهٔ آریا در هند پرداخته شود، بیک نکتهٔ مهم دیگر متوجه میشویم و آن عبارت از نامی است که مهاجرین آریائی برای بومیان منطقهٔ «سپته سندهو» یا پنجاب فعلی داده اند.

آریا های ویدی⁽³⁾ وقتی که از ماورای شمال هندوکش از «بخدی» سرازیر شده و از راه های طبیعی و کلاسیک دره «کوبها» (کابل)، «کرمو» (کُرم)، «گوماتی» (گومل) بطرف «سندهو» (سند) پیش رفتند بعد از عبور از این رودخانهٔ بزرگ که سرحد طبیعی و تاریخی کشور ما و هند میباشد بومیان مسکونهٔ پنجاب را به نام «داسیو» یاد کرده اند.

این نام در «سرود ویدی» به کرات ذکر شده و برای اینکه عین احساسات ریشی ها راجع به کلمهٔ «داسیو» معلوم شود بعضی جملات سرودها را ترجمه میکنم⁽⁴⁾:

"اندرا از صبح باینطرف از چاشت باینطرف جنگ کرد و با تیرهای خود کشت و مانند «اگنی» با آتش خود هزاران «داسیو» را که گمان میکردند قلعه های آنها غیر قابل تسخیر است و در آن پناه برده میتوانند در داد."

"پس تو ای اندرا! این داسیوهای ناچیز را بخاک افگندی، این قبایل بی دین را محکوم ساختی، «ای اندرا و توسوما» دشمنان خود را خراب کنید، معدوم سازید تا به زیر سلاح بیفتند و اجساد خود را تسلیم دهند."

"ای اندرا و سوما! اگر با قوای خود موفق شوید که گاوها، اسبها، خزاین و زمین های ما را که «دشمنان» ما گرفته اند بما اعاده کنید کار عادلانه و قابل ستایشی کرده خواهید بود."

از روی این چند پارچه فوق احساسات آریاهای ویدی مهاجر نسبت به بومیان اولیه ماورای شرق اندوس و صحنه مقابله های آنها واضح معلوم میشود و اگر به سرودهای دیگر مراجعه شود، جزئیات ممیزه زیادی بدست می آید که در اینجا بدان کاری نداریم. محض این نکته را خاطر نشان میکنم که قراریکه از خلال بعضی سرودهای دیگر معلوم میشود، «اندرا» در جنگ ها به طرفداری قبیله «پکتها» یا «پارت ها» یعنی «پختانه» که یکی از جنگی ترین قبایل آریائی ویدی بود، مداخله کرده از این رو خالی از امکان نیست که قبیله «پکتها» سهم بزرگی در مقابله «داسیو» گرفته باشند چنانچه در جنگ «ده ملک» که بین خود قبایل آریائی در ماورای اندوس واقع شد، شامل بودند. ذکر جنگ مذکور در اینجا از موضوع خارج است. [به کتاب "تاریخ افغانستان" اثر احمد علی کهزاد مراجعه شود.]

داسیو ها در مقابل تهاجمات آریائی چیزی عقب نشینی کرده و چیزی ترک خاک و زمین گفته به نقاط جنوبی هند پایان شده و چیزی هم بجای خود مانده اند. بهر حال وقتیکه آریاها به اراضی شرق اندوس پیش رفته و در خاک آنها استقرار یافتند وضعیت میان آنها آهسته آهسته بهتر و اصلاح شده رفته است. از تصادم آنها یک چیز مهمی که بمیان آمده است، مسئله «طبقات» یا «کست» است که اقتضای محیط آنرا بمیان آورد. بیائیم به تغییرات مفهوم خود کلمه «آریا». خود کلمه «آریا» هم با مهاجرین در هند به مفهوم قدیمی و اصلی خود نماند. چیزیکه از همه بیشتر به آن تاثیر انداخت مسئله «کست» یا طبقات بود. وقتیکه «کشاتریا»، «برهمنان»، «ویسیا» و «سودرا» یعنی نجبای جنگجو، روحانیون، اهل حرفه و پیشه و طبقه «اچوت» از بقایای بومیان اولیه هند بمیان آمد، خود بخود در مفهوم «آریا» تغییرات پیش شد. از این رو مدتی کلمه «برهمنان» مترادف آن شده بود.

«پانی نی Panini» عالم صرف و نحو «سانسکریت» که اصلاً از «اتک» بود و در وسط قرن چهارم ق.م. میزیست، در عصر خود «آریا» را بشکل «اریا» که الف اول کلمه مد نداشته باشد، مرادف «ویسیا Vaicya» یعنی سومین طبقه جامعه میداند که به اصطلاح اروپائی «بورژوازی» شود. از این جا بنظر می آید که کلمه مذکور بشکل اصلی خود که الف اول آم مد داشته باشد، مخصوص طبقات عالی بوده و «سودرا» یعنی طبقه پست به این نام یاد نمیشد. با انتشار دیانت بودائی اثر دیگری بر کلمه آریا وارد شد و معنی «منور» و «روشن» شده را حاصل کرد و این عین معنی «بودهی» است که «بدهه» یا «بودا» بدان شهرت یافته است. این مفهوم خارج از معنی مذهبی هنوز در زبان های کشور ما، فارسی و پشتو موجود است و بعضی پیره زن های با تجربه را «بدهه» گویند.

امادی و پارسوا

بعضی شاخه های دیگر آریائی کتله باختر که نسبت به شاخه شرقی پسانتر رهسپار غرب شدند، با سامی ها از قبیل آشوری ها، بابلی ها، و بعضی سیاه پوستان سواحل خلیج فارس مصادف شدند. تا جائیکه کتیبه های آشوری شهادت میدهند، معروفترین این قبایل بنام «امادی» یعنی «ماد» و «پارسوا» یعنی «پارسی» به کرات یاد شده اند. چنانچه وقتی که از سلطه آشوری رها شده و به تدریج یکی پشت دیگر در اراضی بین سواحل خزر و خلیج فارس به سلطنت هم رسیدند خود را به نام های خود یاد کرده و تاریخ هم ایشان را بنام «مادها» و «پارسی ها» شناخته و تا امروز همه جا به همین نام ها یاد میشوند.

در این شبهه نی نیست که ایشان هم مانند قبایلی که به هند مهاجرت کردند، جزء کتله «آریائی باختر» بودند. از این جا مهاجرت کردند و بعضی عنعنات را با خود بردند ولی تصادم و مخصوصاً سلطه چندین قرن سامی بر ایشان بی تاثیر نماند. شرح این مطلب موضوع طولی است که بدان در اینجا کاری نداریم.⁽⁵⁾

مسکن آریا

ریشی‌ها برای تعمیل مقصدی که در صفحات اول متذکر شدیم، یعنی برای تنمیه روحیات آریائی در نسل و بلند نگهداشتن معنویات افراد و بالاخره برای پاکی عرق و خون و تمیز کتله آریائی از دیگران همانطوری که بر خود «آریا» نام گذاشته بودند حتماً برای مسکن خویش هم نام داشتند تا خودشان از دیگران و خاکشان از خاک دیگران تمیز شود.

قراری که از خلال سرودهای ویدی معلوم میشود مصنفین آن یعنی «ریشی»‌ها خاک مسکونه خود و نقاطی را که سر راه مهاجرت آنها واقع بود با خاک هائیکه تازه در آن توطن گزیدند به کمال خوبی میشناختند. سرودها هر چیز دارد و معلومات جغرافیائی خیلی زیادی از آن میتوان بدست آورد چنانچه تبصره هائیکه از نقطه نظر جغرافیا بران نوشته شده کتب ضخیمی گردیده است. شعرای ویدی ره‌آیشگاه خود و نقاط همجوار و متصل آنرا بدقت دیده و جزئیات آنرا بلد بودند و چون آئین اولیه آنها یکنوع پرستش مظاهر طبیعی و حیات آنها بیشتر در دامن طبیعت میگذشت، به ساختمان و اسرار طبیعی خاک خود خیلی‌ها آشنا بودند. خط کوه‌ها، قلل شامخه، سرچشمه آب‌ها، جریان رودخانه‌های بزرگ، رودبارهای کوچک، معاونین رودخانه‌ها، ریزشگاه‌های آنها، سمت حرکت رودخانه‌ها، راه‌های بزرگ مهاجرت، تقسیمات سال، فصل‌های باران، بادهای مختلف، نباتات و درختان، گیاه‌های کوهی، گل‌های خودرو، محل نشو و نما و تأثیرات آنها در امراض و غیره بر همه آگاهی داشتند و برای هر کدامی نام‌ها وضع کرده اند که تا امروز باقی مانده است.

در کشور ما همان طوریکه اکثر کارهای مفید و حیاتی «ریشی»‌های دانای عصر «ویدی» در دوره‌های آینده مرتب تعقیب و تکرار شده مطالعات جغرافیائی و اسم‌گذاری نقاط مختلف هم خوشبختانه در دوره «اوستائی» و دیگر عصرهای بزرگ تاریخ ملی تکرار شده رفته و از این نقطه نظر کشور باستانی ما یگانه مملکتی است که نام‌های نقاط مختلف آن از چندین هزار سال باینطرف سلسله وار چون حلقه‌های زنجیر یکی به دیگری متصل است و میتوان محض به تذکار نام‌های مختلف یک نقطه، اعصار بزرگ، مدنیت‌های باستانی و عمر کهن آن را وانمود کرد. مرام اساسی این اثر هم همین است لیکن به پیمانه بسیار محدود یعنی فقط تحقیق اصلیت و مراتب تاریخی یک نام که عبارت از قدیم‌ترین اسم کشور ما میباشد.

این موضوع بر همگان معلوم و حاجت تکرار نیست که اکثر رودخانه ها، کوه ها، و قبایل کشور ما در سرودها ذکر شده ولی آیا مثل نام عمومی «آریا» که بر خود مانده بودند برای خاک مسکونه خود هم کدام اسمی وضع کرده بودند یا نه؟ و این اسم چه بود؟ درین هیچ شبههئی نیست که برای ادای این مطلب از اسم «آریا» و ترکیب آن با کدام کلمه دیگر که مسکن، خاک، سرزمین، رهايشگاه، مهد و غیره معنی داشت، اسم مرکبهئی ساخته بودند که معنی آن «خاک آریا»، «مسکن آریا» و غیره میشد و آن عبارت از «آریا ورته» بود.

«آریا ورته» اسمی است مرکب از دو کلمه «آریا» که پیشتر شرح یافت، و «ورته» که خاک و جای معنی دارد. آریاهای هندی از آن «ورشه» هم ساخته اند که در موقعش از آن ذکر خواهد شد.

چنین می نماید که «آریاورته» یکی از اسمای ترکیبی خیلی قدیم آریائی باشد و زمانی را یاد دهانی کند که کتله آریا هنوز از باختر بنای انتشار و مهاجرت را نگذاشته بود زیرا معادل این اسم ترکیبی در «اوستا» هم است که سرچشمه حوزه اکسوس را در بر میگیرد و آریائی های مهاجر هندی به ترکیب و وزن آن کلمات متعددی ساخته اند که ذکر آنها پسانتر خواهد آمد.

اولین مأخذی که «آریا ورته» در آن ذکر شده «مانو سمهیتة Manu Samhita» است که در شعر 22 فصل دوم آن تذکار رفته است. «مانو» یا «منو» در عنعنات اولی آریائی «پدر آریا» است و از خود قوانینی بنام «قوانین مانو» دارد و آریاها بنام «اولاد مانو» هم ذکر شده اند. معنی اسم مرکبه «آریا ورته» را یکنفر مدقق موسوم به «کولوکا بهاتا Kulluka Bhatta» چنین ترجمه و تفسیر نموده است:

"سرزمینی که آریا در آن نسل بعد نسل تولد شده است."⁽⁶⁾

سرزمینی که یک قوم در آن نسل بعد نسل تولد شده میرود، «مهد تولدی»، «زایشگاه» و موطن اصلی آن قوم است. لذا محض به اساس تفسیر فوق میتوان گفت که «آریا ورته» در اول وهله «مهد آریائی» در شمال هندوکش بوده و با انتشار نسل «آریا» به دو طرفه سلسله جبال مذکور در مورد کل خاک بین «اکسوس» و «اندوس» حقیقت پیدا کرده است.

اسم مرکبه «آریا ورته» را «مسکن مردان جلیل» هم ترجمه کرده اند⁽⁷⁾ و این تعبیر باز ما را سر راست به شمال هندوکش به «بخدی زیبا و جوار سرچشمه اکسوس یعنی آریانا ویجو» متوجه میسازد زیرا قراریکه اوستا شهادت میدهد

«یاما» قرار هدایات «آهورا مزدا» نه تنها بهترین، زیباترین، قوی ترین مردها و زن ها، بلکه بهترین جنس انواع حیوانات و پرندگان را در «محوطه» خود جمع کرده بود و چون مشارالیه اولین پادشاه آریائی پیشدادی است و «بخدی» پایتخت شاهان پیشدادی بود، لذا «مسکن مردان جلیل» حتماً در شمال هندوکش بوده و حوزه اکسوس را در بر میگرفت. همان طوریکه کلمه «آریا» با مهاجرین شاخه شرقی در هند انتشار یافت و در مرور زمان در معنی آن پاره تغییرات پیش شد، «آریا ورته» هم بدانجا انتقال یافت و معنی آن تغییر نمود.

پوشیده نیست که آریاهای مهاجری که از دره های هندوکش سرازیر شده و بطرف جنوب و شرق رخت بر بسته اند، اراضی بین اندوس و گنگا را یکدفعه و بیک وقت اشغال نکرده اند بلکه کم کم و به تدریج در مرور زمانه پیش رفته اند و این رفتار تدریجی و توسعه افق جغرافیائی آنها از خود مراتب مختلف ادبیات ویدی معلوم میشود. قبایل ویدی بعد از عبور اندوس مدتی در پنجاب مسکون ماندند و باز قدمی پیشتر گذاشتند و در مرحله دوم خاک های بین «ستلج» و «یامونا» را کم کم اشغال نمودند. چون در بین دوره فعالیت های قبیله «کورو» بیشتر محسوس بود. سرزمین فوق الذکر «کورو کشترا Kuruksetra» یعنی «میدان کورو» یاد شده است. سپس به اراضی بین «یامونا» و «گنگا» انتشار یافته و آنجا را «مدهیادیسه Madhyadecea» یعنی (سرزمین وسطی) موسوم ساختند و برهمین ها با تفوق روحانی خود نقطه مذکور را بنام خود «برهمنا ورته» شهرت دادند. از این بعد به تدریج در قسمت های وسطی و سفلی گنگا پراکنده شده اند. کلمه «آریا ورته» بیک ساحه بسیار وسیعی که تقریباً کل هند را در بر میگرفت عمومیت یافت.⁽⁸⁾ این بود مراتب انتشار مهاجرین آریائی ویدی که خلص و عاری از هر گونه پیرایه ترسیم شد و پایان مربوط به موضوعی که سر دست داریم عین این مطلب را از پهلوی تاثیر نام هائی که در هند گذاشته اند شرح میدهم.

در میان قبایل آریائی که از مناصفه جنوب کشور ما به هند مهاجرت کرده اند یکی قبیله «بهارت» یا «بهاراته»⁽⁹⁾ است که بعضی یادگار های عبور ایشان را در سواحل ارغنداب (سراسواتی)⁽¹⁰⁾ ویدی و هراویتی اوستا) میتوان سراغ کرد. ایشان چون قبیله مهم و مقتدری بودند و «مهابارته» صحنه حیات رزمی آنها را ترسیم میکند با انتشار خود در ماورای «سندھو» هند⁽¹¹⁾ را بنام خود مسمی ساختند و بوزن اسم قدیم «آریا ورته» آنجا را «بهاراته ورته» یا «بهاراته ورشه» یاد کردند که معنی آن «مسکن بهاراته ها» شود.

این اسم در هند و ادبیات قدیم هند شهرت زیاد دارد و میتوان آنرا اسم ملی آن دیار خواند.⁽¹²⁾ برای تائید نظریه ارتباط «بهاراته ها» به «بخدی» و انتشار آنها از

اینجا به جنوب هندوکش و بالاخره به پنجاب و ماورای آن معلومات دقیقتری هم در دست است. بزرگترین منبعی که درین حصه بما کمک میکند «مهاباراته» یا بزرگترین مجموعه رزمی نئی است که صحنه جنگجویی قبایل و عشایر مختلف و پهلوانان نامی آنها را ترسیم میکند. مطالعه این اثر و تحقیق در اطراف نامهای خاص آن، اعم از اینکه اسم محل و یا شخص باشد برای تاریخ باستانی کشور ما اهمیت فوق العاده دارد و در اطراف قبایل قدیم ما روشنی معتناهی می اندازد و بعد از کتب «وید» و «اوستا» این سومین مأخذی است که توجه متتبعین جوان را بدان معطوف میسازم.

منابع سانسکریت مخصوصاً «مهاباراته» از عشایری مانند «Mala ملا»، «Malas» یا «مالاوا Malavas» صحبت میکند که قرار نظریه «واله دو پوسن»⁽¹³⁾ قرابت زیادی به «مادا Maddas»، «ماداوا Maddavas»، «مادرا Madras» و «مادراکا Madrakas» دارند و این نام ها هم به اسمای دیگری که بصورت «بهادر Bhadras» و «بهالا Bhallas» آمده اند شباهت زیادی بهم می‌رسانند.

قرار نظریه مدقق مذکور تمام اسمای فوق با یکده قبایل و عشایر دیگر اکثراً بصورت مجموع به نام «باهیکا Bahika» یاد شده اند و «باهیکا» در ادبیات سانسکریت بصورت «باهلیکا Bahlika» هم آمده و این نام، نام «بلخ» است. ازین رو مستشرق مذکور و پروفیسور «پرزی لوسکی J. Przyluski» هر دو به این نظریه اند که با احتمالات زیاد باهلیکا های پنجاب و بلخ در حقیقت یک چیز بودند و از بلخ به جنوب هندوکش آمده و از آنجا به دو طرف اندوس انتشار یافته اند.

جرقه نئی که باز از خود «مهاباراته» برق زده و روشنی خوب تری درین زمینه می اندازد، این است که «بهادر Bhadra» جدۀ داستانی قبیلۀ «مادرا Madras» که در مهاباراته ذکر شده عیال «ویوشیست اسوه Vyushitaceva» بود. کلمۀ «اسوه» در آخر نام شاه، واضح نشان میدهد که مشارالیه از احفاد دودمان شاهی اسپه بلخ بود.

به این ترتیب «پرزی لوسکی» نتیجه گرفته میگوید: "خیلی ها پیشتر از تهاجمات هند و سیت ها و اسکائی ها، حتی خیلی ها پیشتر از لشکر کشی های اسکندر، باختری ها از افغانستان پایان شده برای خویش در هند راه باز کرده اند و اقلأ پنجاب را تسخیر نموده بودند."⁽¹⁴⁾

پانی نی Panini صفا کننده زبان «بهاشا» از حشو و زواید و اولین مخترع کلمه «سانسکریت» برای اسم آن، در صرف و نحو خود قبایل «کشودراکا Kshudrakas»، «مالاوا Malavas» را در جمله «باهیکا» یعنی «بلخی ها» حساب میکند. «یودهییا Yaudheyas» و «ارجونایانا Arjunayanas» که با «مالواما» قرابت نزدیکی داشتند طبعاً بشمار عشایر آنها میروند. این قبایل در همان زمانه های باستان به شجاعت و جنگجویی معروف بوده و شغل آنها جنگجویی بود و با این پیشه زندگانی میکردند.

نکات فوق که با اختصار ذکر شد اگر تشریح داده شود بذات خود مبحث بزرگی میشود ولی به شرح و بسط آن در اینجا کاری نداریم. مقصد از ثبوت انتشار قبایل بهاراته و دیگر عشایر بخدی به جنوب هندوکش و رفتن یک حصه آنها به هند است که خود «مهابهاراته» و دیگر منابع سانسکریت به بهترین نهجی بدان روشنی می اندازد.

خلاصه «بهاراته»ها یکی از مهمترین قبایل «ویدی کتله باختری» با انتشار خود در ماورای «سندهو»، خاک هند را بنام خود، «بهاراته ورته» یا «بهاراته ورشه» موسوم ساختند و به تقلید آنها «برهمن ها» که خود را طبقه روحانی و ممتاز و برجسته میدانستند و کلید دانش و فهم در دست آنها بود، از طرف خود و بنام خود «برهمانا ورته» یعنی «مسکن برهمنی» را وضع کردند و این اسم برای هند بی مناسبت نبود. همانطور که کلمه «برهمانا» در مفهوم و معانی مرادف «آریا» شده بود و در یک عصر هم پایه آن بشمار میرفت، «برهمانا ورته» هم پهلوی «آریا ورته» عرض وجود نموده نه تنها در معنی اول الذکر تغییرات پیش کرد بلکه جای آنرا میخواست اشغال کند ولی «بهاراته ورشه» نسبت به آن عمومیت حاصل کرد و شکل نام عمومی را برای هند بخود گرفت و علت آنهم نیرو و زور بازوی قبیله «بهاراته» و متفقین آنها بود.

با وصف این حال مهاجرین هندی به دو اسم فوق «بهاراته ورشه» و «برهمانا ورته» اکتفا نکردند بلکه با مرور زمانه و تغییراتی که ظهور طبقات و مفکوره های جدید مذهبی در حیات اجتماعی تولید میکرد، به وزن کلمات فوق، اسمای مرکبه بمیان آمده رفته است از قبیل «آریا دسا»، «آریا خاند» و غیره. «آریا دسا» را بار اول اثری موسوم به «راجا ترانگینی Rajataranghini» استعمال کرده و معنی آن «کشور آریا» است. کلمه دومی یعنی «آریا خاند» در کتب «جین» ها Djains برای خاک هندوستان استعمال شده است.

کلمات و اصطلاحاتی که مهاجرین آریائی به ماورای اندوس نقل دادند با تطبیق در محیط جدید خواه در تلفظ و خواه در مفهوم پاره ئی تحولاتی را پشت سر گذاشته و این از اقتضات طبیعی هر محیط است. در سواحل «مالابار» حروف «دیوانگاری» یعنی «سانسکریت» را محض به این جهت «آریام Aryam» یا «آریاکا Aryaka» گویند که از جانب شمال وارد شده است و به همین جهت برهن های دکن، «آریا» خوانده میشوند زیرا از شمال هند به آنجا پایان شده اند.

در بالا متذکر شدیم که «بهاراته ورته»، «بهاراته ورشه» هم شد و مخصوصاً به همین شکل اخیر در مورد هند اطلاق گردیده است. یعنی کلمه «ورته»، «ورشه» هم تلفظ شده است. این مسئله پوره معلوم نیست که این تغییر تلفظ چه وقت پیش شده است. شاید آنقدر ها زیاد قدامت نداشته باشد و اگر هم داشته باشد وابسته به نقاط مختلف و صورت تلفظ اهالی آنجا بوده است. شاید در شمال هندو کوه این کلمه «ورته» و در جنوب آن «ورشه» تلفظ میشد و چون قبیله بزرگ «بهاراته» بیشتر از وادی ارغنداب بطرف حوزه سندهو (سند) انتشار یافته است، خالی از امکان نیست که این تلفظ را آریائی های آنجا با مهاجرت خود برده باشند. چنانچه تلفظ «بن» بجای «خ» هنوز از اختصاصات آنجا است. بهر حال کلمه «ورشه» را هنوز میتوان در کلمه «ورشو» پشتو یافت. «ورشو» در پشتو مرتع و چراگاه معنی دارد.

چراگاه از کلماتی است خیلی ها قدیم که مفهوم آن با اولین مراتب زندگانی آریائی ارتباط دارد و زمانی را بیاد میدهد که این قوم هنوز «مالدار و زراعت پیشه» بود و جنبه مالداري آن ها عمومیت داشت. گله های گاو بهترین دارائی آنها و تعداد گاو و دیگر حیوانات معیار ثروتمندی ایشان بشمار میرفت. به این صورت «ورشو» یا چراگاه به نظر آنها بصورت مادی و معنوی اهمیت خاصی داشت و هیچ از امکان بعید نیست که در صفحات شمال هندوکش و حوزه ارغنداب که هر دو برای تربیه حیوانات خیلی مساعد است T «آریا ورته» بار اول در مورد «چراگاه آریا» استعمال شده باشد و با فرق لهجه در جنوب هندوکش و سواحل ارغنداب با همان مفهوم خود «آریا ورشه» شده و وقتیکه قبیله «بهاراته» با حیوانات خود به حوزه «سندهو» سرازیر شدند، آنجا را بنام چراگاه خود «بهارته ورشه» نامیده باشند.

با نگارشات فوق مفهوم حقیقی و اصطلاحی یک دسته نام ها شرح یافت و هویدا شد که بعضی شاخه های مهاجر آریائی بطرف شرق چه نام ها را با خود بردند، کدام را منحیث مفهوم و کدام را از نقطه نظر تلفظ تغییر دادند و هم وزن آن چه

اسمای تازه بمیان آورده رفتند. حالا مختصراً به این می پردازیم که شاخه های مهاجرین غربی خاک مسکونه خود را به چه نام شهرت دادند.

پیشتر ذکر شد که مهمترین قبایلی که از باختر بطرف غرب رخت بر بستند «امادی» و «پارسوا» بودند. این دو قبیله با عشایر و فروعات خود مدتی در جستجوی چراگاه و مسکن گشت و گذار داشتند تا اینکه «امادی» در جنوب و غرب بحیره خزر متوطن شد و «پارسوا» قسمت های جنوبی تر را که در امتداد سواحل خلیج فارس افتاده است، اشغال و خاک های خود را به نام خود «مدیا» و «پارس» (فارس) خواندند. این قسمت ها در تمام دوره های تاریخ تا امروز در پیش خود اقوام مذکور و بیگانگان به اسم «مدیا» و «پارس» یاد شده است. بعد از اینکه سلطه آشوری از میان رفته و «مادها» به سلطنت رسیدند، «مدیا» عمومیت داشت و فارس در پرده خفا بود و زمانیکه پارسی ها حکومت را از مادها گرفتند، کلمه «پارس» عمومیت پیدا کرد و «مدیا» را جزء خود ساخت و نام یک مملکت شد. بهر حال سرحد شرقی این کلمه حتی به معنی جامع و بزرگ خود هیچگاه از خطی تجاوز ننموده است که از سواحل جنوب خزر به خلیج فارس منتهی میشد و «پارتیا» و «کرمان» از آن بیرون می ماند.⁽¹⁵⁾

روشنی اوستا

یک چیزیکه در تاریخ قدیم افغانستان (آریانا) اسباب دلگرمی متتبع میشود، این است که در زمانه های باستان یک موضوع را که «سرود ویدی» متذکر میشود و نا تمام یا تاریک میگذارد، «اوستا» به آن روشنی می اندازد و آنرا تکمیل میکند.

چون قسمت قدیم سرود ویدی مجهول و قسمت معلوم آن در اینجا شروع و در کنار گنگا خاتمه یافته است، اگر تنها به آن اکتفا شود، طبیعی بعضی مسائل طور دلخواه حل نمیشود. در اینجا است که «اوستا» کمک شایانی نموده خالیگاه ها را پر میکند و بر تاریکی ها روشنی می اندازد. چون این هر دو گل یک باغ اند، در یک زمین روئیده اند و یک دست به آنها آب داده است ولو که رنگ مختلف دارند یک بو میدهند و بوی کسی را که ما در تجسس آن هستیم از هر دو میتوان سراغ کرد. خصوصاً که هر دو یکجا بو شوند.

غیر از کشور ما دیگر هیچ مملکتی در جهان نیست که معلومات «وید» و «اوستا» هر دو در مورد آن تطبیق شود. یک قسمت معلومات ویدی با پنجاب ارتباط دارد، بعضی اشارات اوستا به خاک های جنوب خزر سر میخورد ولی سرزمینی که هر دو یکجا برای تکمیل یک دیگر در آن تطبیق میشود، فقط قلمرو طبیعی کشور ما است. و این بجای خود امتیاز یگانه و بزرگی است که دیگران از آن محروم اند و راز تمام افتخارات کتله آریا هم به همین مسئله ارتباط دارد و بزرگترین دلیلی هم مبنی بر قدامت، اصلیت و مرکزیت خاک ما میباشد.

آئین اوستا، آئین ودا - ارباب انواع اوستا، ارباب انواع ودا - زبان اوستا، زبان ودا - ادبیات اوستا، ادبیات ودا - کانون اوستا، کانون ودا - خاک اوستا، خاک ودا - مدنیت اوستا، مدنیت ودا - پادشاهان اوستا، پادشاهان ودا - و بالاخره مربوط به موضوعی که سر دست داریم باید گفت: جغرافیه اوستا، جغرافیه ودا است.

ملفت باید بود که این جمله اخیر محض برای وزن بیت ذکر نشده و صد در صد حقایق مسلم در آن نهفته است که در پایان از آن بحث میکنیم:

علاو بر اینکه معلومات جغرافیائی اوستا بصورت عمومی مانند «ودا» در جمله های سرود متفرق است، باب اول حصه سوم اوستا یعنی «وندیداد» سراسر یک مبحث جغرافیائی است و از 16 قطعه زمینی بحث میکند که از نقطه نظر تاریخ، جغرافیه، مهاجرت آریا و مدنیت آریا قدیم ترین قلمرو سلطنتی آریا دارای اهمیت فوق العاده بزرگ است.

اگر چه با مطالعات مخصوصی که اینجا سر دست گرفته ایم اساساً و بصورت مستقیم به اولین حصه این زمین 16 گانه یعنی «آریانا ویجو» سر و کار داریم ولی چون اکثر قطعات دیگر و دیگر معلوماتی که اوستا راجع به کوه ها و رودخانه های دیار ما میدهد، متمم آنست و شرح آنها در حقیقت شرح قطعات و نقاط مختلف «آریانا ویجو» به معنی جامع است، اول به ذکر عمومیات پرداخته و بعد به نقطه اساسی مراجعه میکنیم.

در پرتو تحقیقاتی که تا حال بعمل آمده اکثر قطعات خاک اوستائی طوری معین و تثبیت شده که در آن شبهه و تردید راه ندارد.

سغده (سغدیان)
مورو (حوزه مرغاب)
بخدی (بلخ و باختر)

نیسایا (نسا یا میمنه)
هریو (حوزه هری رود، هرات)
هراویتی (حوزه ارغنداب)
هیتومنت (هلمند و پشت رود)
ویکرتا (حوزه کابل)
کخره (ککرک غزنی یا کرخ هرات)
هپته هندو (پنجاب)

باقی میماند پنج قطعه دیگر: ایورو، وارونا، خننتا، راغا، رانگا که آنها هم هر طوریکه تعیین شود داخل قلمرو طبیعی و سیاسی حدود آریانای قدیم اند.

ایورو: هشتمین قطعه زمین خوب اوستائی است که علف فراوان، خاک و غرور باشندگان آن یاد شده و عبارت از علاقه «روه» میباشد.

وارونا: از روی داستان های مربوطه آن مثل قصه ضحاک، فشار بربرها، تولدی «تری تونا» (فریدون) و جنگ های ضحاک و غیره معلوم میشود که عبارت از اراضی بامیان و بند امیر و غیره میباشد.

خننتا: اینجا را از روی قومی که بنام «وهیرکانا» در آن بود و باش داشت، علاقه هیرکانی یا گرگان تعیین کرده اند که داخل قلمرو آریانای قدیم است.

راغا: این محل را بدون کدام دلیل «ری» تعبیر نموده اند و محل دیگری را در آذربایجان هم می پالند. حال آنکه «راغ» بدخشان چه از حیث شباهت نام، چه به مناسبت پیوستگی به دیگر علاقه های اوستائی مثل بخدی، سغده و غیره، و چه از نقطه نظر زیبایی و سرسبزی بیشتر به این قطعه اوستائی مطابقت دارد.⁽¹⁶⁾

رانگا: رانگا قطعه زمینی است که قرار شهادت اوستا در مجاورت رود «رانگه» واقع بود. محل آن هنوز بصورت صحیح تعیین نشده است.

قراریکه از روی قطعات فوق استنباط میشود، خاک اوستائی سراسر خاک کشور ما بوده و هست. بزبان دیگر شانزده قطعه زمین خوب، ولایات مملکتی بود که پادشاهان بزرگ و نیرومند اوستائی کشور ما بران سلطنت داشتند و در آن آئین، زبان، اخلاق، فرهنگ، عنعنات و مدنیت خود را پخش نموده بودند.

امروز اگر بعضی از قطعات فوق در حواشی خارج سرحدات امروزی ما افتاده است، علتش وقایع تاریخی و سیاسی زمانه های مابعد است که نظیر آن در هر مملکتی رخ داده و میدهد و این باعث شده نمیتواند که نظام خاک اوستائی یا قلمرو اولین پادشاهان بخدی ما را برهم زند.

اگر چه اوستا تمام قطعات 16 گانه را به صفت خوب و میمون یاد کرده است، بعضی ها را امتیازات دیگری هم بخشیده است. مثلاً «هری ویتی»، (حوزه ارغنداب) بصفه «قشنگ»، «اتومن» (حوزه هلمند و پشت رود) بصفه خطه «درخشان و با افتخار»، «کخره» (ککرک غزنی یا کرخ هرات) بصفه «توانا» و «بخدی» به صفت «زیبا و دارای بیرق های بلند» یاد شده است به وضاحت معلوم میشود که «بخدی زیبا» با داشتن بیرق های بلند کانون اوستائی و مرکز خاک آریائی نشین و پایتخت پادشاهان بزرگ ما بود.

علاوه بر قطعات متذکره که حیثیت تقسیمات اداری و داخلی امپراطوری شاهنشاهان اوستائی را داشت، از یک سلسله کوه ها و رودخانه های این سرزمین هم تذکراتی داده شده که شرح آن در اینجا بی مورد نیست.

کوه های آریانا

معروفترین کوه های کشور ما که اوستا ذکر میکند قرار آتی است:

«یوپائی ری سنا Upairisaena»

«کوسرادا Kusrada»

«کوسرو پاداتا Kusro-Patada»

«پورانانا Pawrana»

«سپی تا گونا گیری Spita-gaona-gairi»

«ستیرا Staêra»

این کوه ها همه در فقره یازدهم یسنای دهم یا هوم یشت دوم ذکر شده و چنین شرح یافته که پرندگان آسمانی گیاه «هوم» را از فراز «هارتهی Haraithi»⁽¹⁷⁾ آورده و بر کوه های مذکور پراکنده ساختند. اسم و موقعیت صحیح کوه های مذکور را جمعی از مدققین مطالعه نموده اند. دارمستتر در پاورقی های ترجمه «زند اوستا»

خود، صفحه 101 جلد دوم معانی تحت اللفظی و موقعیت آنها را معین نموده است. سر اورل استن Sir Aural Stein در هفتمین کنگره بین المللی مستشرقین که در سال 1886 در «وین» (ویانا) منعقد شده بود، مطالعات خود را در طی راپور مبسوطی تقدیم داشته⁽¹⁸⁾ که از نظریات مدققین مذکور نتایج آتی بدست می آید:

«یوپائی ری سنا»: اسمی است خیلی زیبا و ادبی. بصورت تحت اللفظ «بالا تر از پرواز عقاب» معنی دارد. این کوه در «بنداهش»، «اپارسین Aparsin» یاده شده، یونانی ها آنرا «پاروپامیزوس» خوانده و عبارت از سلسله کوه هندوکش است. در اوستا اسم این کوه بلند با کلمه «شکته Shkata» متصل است که در «بنداهش» «شکفت Shkaft» شده و یکی از معانی که دارمستتر برای آن میدهد همین «شگفت» فارسی است و آنرا «کوه شگفت و پر از غرایب» هم ترجمه میکند که با معنی و خود اسم آن میتوان آنرا «کوه بلندتر از پرواز عقاب و پر شگفت و غرایب» خواند. قراریکه از «بنداهش» و «زاد سپرام Zad Sapram» برمی آید کوه «اپارسین» از «سیستان تا سینستان» یعنی از «سیستان تا چین» انبساط داشت.⁽¹⁹⁾

تنها از روی نام زیبایی که اوستا به این کوه باشکوه داده است، معلوم میشود که سلسله هندوکش را چقدر بخوبی می شناخت و «بالا تر از پرواز عقاب» اصطلاحی است که به پیرایه خیلی ادبی ارتفاع بلندترین کوه آریانا را ترسیم میکند.

«کوسرادا»: با اکثر احتمالات عبارت از کوه های غور میباشد. چنانچه مبارک شاه غوری از کوه «کوراسون» در غور ذکر کرده و این نام عیناً همان نام قدیم اوستائی است که تا زمان او از بین نرفته و شاید هنوز هم نزد اهالی معروف باشد.

«پوراننا»: واضح عبارت از «پروان» است که بر کوه و کوتل و دره اطلاق میشود. در نص اوستا این اسم چنین آمده است: «اوای پوراننا ویشپاتها Avi Pawrana vishpatha». ویشپاتها را دارمستتر با علام، سوالیه (راه باز ؟) و معبر ترجمه نموده⁽²⁰⁾ و بصورت مجموعی میتوان جمله مذکور را «بطرف معبر پروان» ترجمه نمود.

«سپی تا گونا گیری»: طوریکه واضح معلوم میشود این اسم مرکب از سه کلمه است: «سپیتا» یعنی «سفید»، «گونا» یعنی «گون» و «گیری» یعنی «کوه» که

معنی مجموعی آن «کوه سفید گون» میشود و عبارت از «سفید کوه» مشرقی است که پشتو عین کلمات قدیمی آنرا بصورت «سپین غر» محافظه کرده است.

«ستیرا»: نام قدیم «تیرا» است که با تلفظ باشندگان دامنه شمالی سفید کوه (St) به (T) تبدیل میشود.⁽²¹⁾ مقصد در اینجا بصورت خصوصی کوه بلند این ناحیه است زیرا در نص اوستا باز اسم این کوه در یک جمله خیلی ادبی آمده و میگوید: «اوی ستیرا ستارو سارا» یعنی «بطرف کوهی که سر آن به ستاره میخورد». ملاحظه میفرمائید که درین جمله «ستارو» یعنی ستاره عین شکل اوستائی خود را در پشتو محافظه نموده است.

«پورواتاوا Pauavatava»: در فقره دوازدهم یسنای دهم، «هوم یشت دوم» این کلمه هم آمده و آنرا «بالای این کوه» ترجمه کرده اند. حال آنکه این هم اسم خاص کوهی است که در مشرقی افتاده و هنوز هم بنام «پروت» یاد میشود.⁽²²⁾

در باب رودخانه ها علاوه بر آنهاییکه از حوزه های آنها صحبت شده، میتوان گفت که چهار معاون رودخانه هلمند که عبارت از خاش، خسپاس، فراه و هاروت باشند بنام های «هواکترا Hoactra»، «هواسپه Hvasps»، «فراداتا Fradata» و «هوارنوهیتی Hvarenuhaiti» ذکر شده اند.

کلمه آریا در اوستا

در قسمت های اول مطالعات خود دیدیم که قبایل ویدی نام مشترکی بر خود نهاده و آن نام عبارت از «آریا» بود که الف اول آن مد داشت. تغییرات صوتی این کلمه را در هند هم مطالعه کردیم ولی در زبان سانسکریت شکل اصلی آن بکلی از بین نرفت و به همان صورت و لهجه و مفهوم قدیم خود هم ضبط ماند.

با رفورم دوره اوستائی و تقویت یافتن لهجه «زند» یعنی زبان اوستا که بیشتر اختصاص به آریانای جنوبی داشت⁽²³⁾ و تغییرات جزئی که محض در صوت و لهجه کلمات، نه در معنی آن پیش شد، کلمه «آریا» در مهد ظهور و پرورش خود یعنی شمال و جنوب هندوکش هم جزئی تغییری کرد و «آریا Arya» که الف اول آن مد داشت، «ایریا Airiya» شد. «آریا» و «ایریا» چون هر دو زاده ادبیات قدیم این دیار بود، در اینجا باقی ماند. اولی قراریکه شرح یافت با دسته مهجرین

شرقی به هند انتشار یافت و در آنجا دچار تبدلات دیگری شد. و دومی با انتشار آئین و مدنیت اوستائی و با کشور گشائی های پادشاهان کیانی و اسپه باختر بطرف غرب نشر یافت.

ایریناویجه یا ایریانم ویجو

با تذکار مبحث جغرافیائی اوستا ارائه نمودیم که خاک کشور ما خاک اوستائی و خاک اوستا قلمرو «ویدی» و مهد و پرورش و نشو و نمای کتله آریائی باختری است که بطرف شرق و غرب مهاجرت نمودند. ولی مقصد اساسی تری که تذکار آنرا برای آخر ماندیم، موضوع «ایرینا ویجه» یا اولین قطعه خاک اوستائی است که در رأس قطعات 16 گانه قرار داشت و به بعضی تعبیرات از آنجا آریاها تدریجاً به قطعات دیگر منتشر شده رفته اند.

قرار فرگاد اول «وندیداد» اولین قطعه زمین اوستائی «ایرینا ویجه» یا «ایریانم ویجو» یاد شده و معنی تحت الفظی آن «مسکن آریا» است.

علما در باب تعیین قلمرو «ایرینا ویجه» تحقیقات زیاد نموده و نظریات مختلف پیش کرده اند. لیکن از روی ترتیب خاک 16 گانه و بعضی اشاراتی که در «بنداهش» شده است، چنین معلوم میشود که «ایرینا ویجه» قطعه زمین بلند و چشمه خانه بعضی رودخانه ها بود که موقعیت آنرا با اکثر احتمالات میتوان در جوار سر چشمه اکسوس معین کرد.

اوستا سرزمین «ایرینا ویجه» را کنار رودخانه «وانگوهی دیتیا» قرار میدهد. این اسم کمی تفصیل میخواهد و از آن پایان ذکر میکنم.

«بنداهش» نام های بعضی کوه ها مثل کوه «کوندراس Kondras» و بعضی رودخانه هائی را که از «ایرینا ویجه» میگذشت از قبیل «دائی تیک Daitik» و «دراگا Draga» اسم میبرد.

در میان این رودخانه ها، رودخانه «وانگوهی دیتیا» که در خود اوستا ذکر شده مهمتر است. تعیین محل جریان آن تعیین عین خاک «ایرینا ویجه» است. اسم «وانگوهی دیتیا» مرکب از دو کلمه است یکی «دیتیا» که اصل نام رودخانه

است، چنانچه در بنداهش هم بنام «دائی تیک» ذکر شده است، و دیگر «وانگوهی» که قانون معنی دارد و بصورت اصطلاحی از آن این معنی کشیده میشود که در جوار آن آئین و قوانینی بمیان آمده که عبارت از آئین «زرتشت» سپنتمان» باشد.

پیشتر متذکر شدیم که بنداهش دو رودخانه «دائی تیک» و «دراگا» را در «آریانا ویجو» قرار میدهد. در باب «دراگا» این نکته را تزئید میکند که در سواحل آن «پوروچسپ Posushasp» پدر «زوراتشتر» (زردهشت) اقامت داشت. این مفکوره نظریه فوق الذکر را که آئین اوستائی در کنار رودخانه «وانگوهی دیتیا» یا در جوار قطعه «آریانا ویجه» بمیان آمده است، تائید میکند.

سر «پرسی سایکس Sir Percy Sykes» در «تاریخ افغانستان History of Afghanistan»⁽²⁴⁾ تحت عنوان خانه آریائی مینویسد: "راجع به «خانه اصلی آریائی» جر و بحث زیادی شده حال آنکه روایات آنها واضح از «اران و ج Eranvej» صحبت میکند. این قطعه زمین بین رودخانه «واهی داتیا-Vahi Datya» و «ارانگ Arang» واقع بود و این ها نام های قدیم رودخانه «اکسوس» و «ایگزارت» میباشند."

پس با تذکار مراتب فوق هیچ جای شبهه و تردید نیست که «آریانا ویجه» عبارت از قطعه زمین مرتفعه و خوش آب و هوایی است قریب سر چشمه اکسوس یا آمو دریا که بدخشان را در بر میگیرد و دامنه آن در سواحل اکسوس تا نزدیکی های بلخ ادامه داشت. هم زمین بلند است، هم چشمه خانه رودخانه ها است، هم آب و هوای گوارا دارد، هم زیبا و قشنگ است، هم آئینی در مجاورت آن بمیان آمده، هم قوانین عدل و داد و درس انصاف به عالم داده است، هم متصل و پیوست با 15 قطعه زمین دیگر آریائی است. [در آثار دیگر و بعدی خود استاد کهزاد اینجا را فرغانه نیز مینامد]

بیائیم به ترکیب نام و معانی کلمات آن. پیشتر نام ویدی «آریا ورته» و صورت ترکیب و معانی کلمات و مفهوم مرکب آنرا دیدیم. «آریانا ویجه» عیناً به همین ترکیب و به همین آهنگ ساخته شده و هر دو اصلاً و اساساً نام یک قطعه و یک خاک بود، چنانچه اکثر مؤلفین که از «مهد آریا» صحبت میکنند، به شهادت «وید» و «اوستا» این هر دو اسم را می آرند. پیشتر گفتیم که جغرافیه «وید» و «اوستا» یکی متمم دیگر است چون هر دو چراغ یک محفل اند، هر دو اول یکجا را روشن کرده و از تابش نور آنها قطعات مجاور هم از تاریکی برآمده است. چقدر اسمای «ویدی» است که با مختصر تغییرات صوتی شکل «اوستائی» بخود میگیرند و چون روح و عنعنات آریائی تغیر نکرده مفهوم اصطلاحات قدیم در

تمام زمینه ها پا بر جا مانده است. از این گذشته چون در دوره اوستائی به بلند بردن روحيات قومی و ملی و تشدید میانی آن احتیاجات بیشتری حس میشد و حتی بیک تعبیر «رفورم اوستائی» عبارت از تجدید روحيات قدیم آریائی بود، بنا بران به جرئت میتوان گفت که «ایرینا ویجه» به وزن و ترکیب «آریا ورته» برای تعیین «مسکن آریا» بمیان آمده و معنی آن هم همین است.

«ایرینا ویجه» هم مرکب از دو کلمه است یکی «ایریا» و دیگر «ویجه». «ایریا» قراریکه پیشتر شرح دادیم همان کلمه «آریا» است که در مفهوم و معنی هیچ فرق ندارد و در اثر لهجه عصر اوستائی و زبان زند این دیار «ایریا» شده است. «ویجه» کلمه ایست که در عوض «ورته» یا «ورشه» آمده و معنی آن همان «مسکن» و «جای» یا «مهد» است که معنی مرکبه «ایرینا ویجه» هما مانند «آریا ورته»، «مسکن آریا» یا «مبدأ آریا» میشود.

تنها چیزی که در ترکیب «ایرینا ویجه» و «ایریانم ویجو» دیده میشود، ظهور حرف «ن» یا پسوند های «نا» و «نم» است که حتی در عصر اوستائی هم در خود کلمه اسم خاص «ایریا» هم نیست و در ترکیب «ایریان ویجه» و «ایرینا ویجو» ظهور کرده است که در زبان اوستائی باختر یا زند معنی نسبتی دارد و «مسکن آریا» را «مسکن آریائی» ساخته است. بهر حال ظهور آنرا خاطر نشان نمودیم تا زیر نظر باشد زیرا پسانتر در نامی که مطالعه میکنم، رول مهمی بازی میکند.

ریشه «آریا» در یک عده نام ها

از روی سرود ویدی و شهادت اوستا معلوم شد که کلمه «آریا» برای وحدت قوم و تشخیص قبایل «ویدی» بیک نام مشترک، بار اول در خاک کشور ما بمیان آمد و باز در عصر اوستائی که از هر نقطه نظر ادامه عصر قدیم تر است با تغییرات تلفظ، عین این کلمه بصورت «ایریا» در آمد. نام «آریا» با تحریفات مختلفی که زاده مقتضیات نقاط مختلف است، در یک عده نام های خاص نقاط کشور ما محافظه شده و این بجای خود دلیل بزرگی است که عمومیت این کلمه را درین سرزمین نشان میدهد.

هرویو Haroyu: نامی است که اوستا برای خطۀ شاداب هری رود داده است. درین کلمه ریشه قدیم «آریا» گنجانیده شده که از آن در مرور زمانه کلمات هری، اری، آریا، هرات و غیره بمیان آمده است.

هراوی تی Hravaiti: این نام را اوستا به قطعۀ زمین قشنگ ارغنداب داده است. اینجا هم کلمۀ «هرا» ریشه قدیم «آریا» را نمایندگی میکند. در کلمۀ «اراکوزی» که یونانی ها در مورد این منطقه استعمال کرده اند، ریشه قدیم شکل «ارا» بخود گرفته است و حتی اگر به دورۀ آشوری ها هم بالا برویم «ارا» در اسم «اراکوتس» و «اراکوتی» دیده میشود.

آریاکا Aiaka: شهری بود در ولایت مارجیان که باشندگان آنرا «آریاکی» میگفتند⁽²⁵⁾ و دیده میشود که در نام شهر و باشندگان آن کلمۀ «آریا» با شکل کامل خود موجود است.

آریاسپ Ariaspa: یکی از شهرهای مهم درانجیان بود و قرار نظریۀ «آرین» کنار رود هیرمند وقوع داشت. اهالی آنرا «آریاسپه» یعنی «آریا های سوارکار» میگفتند و کلمۀ «آریا» در نام شهر و باشندگان آن هر دو بدون جزئی تغیر و تحریفی دیده میشود⁽²⁶⁾.

اریستوفیل Aristohyles: بطرف غرب ولایت «پاروپامیزاد» مردمانی بنام «اریستوفیل» زندگانی میکردند که بطلیموس از آنها اسم برده و «اندره برتلو» عین مفهوم «آریا» را به این کلمه داده و ایشان را مردمان نجیب نژاد خوانده است⁽²⁷⁾. در اول این اسم کلمۀ «آریا» بصورت «اری» ظاهر است.

آرتاکانا Artakana: یکی از شهرهای خیلی کهن حوزۀ شاداب هریرود شهر «آرتاکانا» است⁽²⁸⁾. بیللیو میگوید که قصرهای شهزادگان آریا در آنجا بود⁽²⁹⁾. ریشه کلمۀ آریا بصورت «آر» در اول این اسم هویدا میباشد.

آریوس Arius: نام رودخانه «هری رود» است. «ار» یا «اری» که در این اسم ملاحظه میشود، تحریفی از کلمۀ «آریا» یا «هریوا» است.

پس اگر تجسس شود ازین قبیل نام ها در میان اسمای شهرهای قدیم و رودخانه ها و قبایل کشور ما زیاد است که کلمۀ «آریا» یا بصورت کامل یا با جزئی تغیر و تحریف در آن ها موجود است و ریشه آن بیک نگاه شناخته میشود.

آریان

ریشه قدیم «آریا» که در دیگر کلمات نشان دادیم، با مفهوم قدیم چندین هزار ساله خود از بین نرفته و در زبان و عنعنات و اسمای نقاط مسکونه باشندگان این دیار باقی مانده است. چیز نوی که در دوره اوستائی به آن علاوه شد «ن» بود که در کلمه «ایریان و یجه» به ملاحظه رسید و آهسته آهسته با مرور زمانه «ویجه» هم از آخر کلمه افتاده و محض «ایریان» باقی ماند که به تلفظ اصلی و قدیم جزء اول آن «آریان» شد. علاوه بر این در سانسکریت «ودا» یعنی لهجه اولی که بعضی ها آنرا زبان «آریا» خوانند و با سرود ویدی از کشور ما بطرف شرق نشر یافت «آریان» صورت جمع کلمه «آریا» بود. «آریا» نجیب و «آریان» نجبا و شرفا معنی داشت و با تزئید «الف» نسبتی در آخر آن «آریا»، «آریانا» شد و معنی جای و مسکن نجبا را افاده مینمود. به عبارت دیگر این اسم مرکب از دو جزء است، یکی «آریا» که صورت اسم خاص همان نام قدیم چندین هزار ساله است که بار اول قبایل «ویدی» بصورت مشترک برای خود وضع نموده بودند و دیگر کلمه «نا» که در حقیقت همان «ن» اخیر عصر اوستائی است که مفهوم نسبتی پیدا کرد و با شکل خلص و کوتاه، مفهوم قدیم «مسکن آریائی» را در بر گرفت. پسان ها به این وزن و آهنگ اسمای زیادی عرض وجود نمود مانند «ساکستانا»، مسکن اسکائی ها، «درانجیانا»، مسکن زرنجی ها، «بکتریانا»، مسکن باختری ها و غیره که جزء ولایات آریانای باستان اند.

«آریانان» به لهجه که آخر آن «الف» باشد یا «آریان» که «ن» آخر فتحه داشته باشد و بعضی اوقات «آریان» هم نوشته شده، مدت مدیدی نام عمومی کشور ما بود. حتی موافق با بعضی نظریه ها میتوان گفت که «آریاها» حینی که درین قطعه متمرکز شدند، اراضی دو طرفه هندوکش را «آریان» یعنی «مسکن نجبا»، مسمی ساختند و تشریح صرفی کلمه کار خیلی آسان است زیرا «آریا» صورت مفرد کلمه و «نجیب» معنی داشت. «آریان» که نون آن زیر داشته باشد، اسم مکان است که همه از یک کلمه ساخته شده اند و به همین علت بعضی ها شکل «آریان» با «ایریان» را با فتحه نون در مورد کشور ما استعمال کرده اند ولی تلفظ آن مشکل و عمومیت ندارد. شکل «آریانان» با کثرت استعمال و سهولت تلفظ مرجح است. بهر حال درین هیچ شبههئی نیست که مفهوم «مسکن آریا» و نسبت آن به خاک های مستعد دو طرفه هندوکش از یادگارهای استقرار آریائی است که پیش از انتشار و عمومیت آنها به همه جا، در قطعات محدود بشکل «آریا ورته»،

«آریا ورشه»، «آریان ووجه»، «ایریان ووجه» ظهور کرده و بالاخره قلمرو وسیعتری را که از جریان رودخانه های پامیر و هندوکش آب میخورد تا بحر بنام «آریان» یا «آریانا» مسمی ساخته اند⁽³⁰⁾. پادشاهانی که که سرود «وید» به اشاره و «اوستا» مفصل تر از شکوه و جلال آنها حکایت میکند همه پادشاهان «آریانا» بودند و شانزده قطعه زمین زیبایی که «وندیداد» متذکر میشود ولایات آریانا بشمار میرفتند و «بخدی زیبا با بیرق های بلند» پایتخت «امپراطوری آریانا» بود. این اسم در عصر پیشدادی ها و کوانی ها علم بود و نام کشور آباد آنها به شمار میرفت. با دوره درخشان سومین دودمان دودمان شاهی آریانا یعنی خاندان اسپه که سومین دوره رزمی قدیم کشور ما است و سوارکاری و سلحشوری نماینده روح کشورگشائی این پادشاهان بزرگ اشته، قوانین مدنی اوستا با لشکرکشی ها و مبلغین آریائی بطرف غرب در خاک های مدیا و فارس انتشار یافت و از این تاریخ به بعد آئین باختری کم و بیش در میان مادها و پارس ها انتشار پیدا کرد. کم و بیش از این جهت گفتیم که بعضی مؤرخین هخامنشی های پارس را معتقد آئین «زرتشت» میدانند و این مسئله حقیقت دارد زیرا ادیان قدیم آشوری و بابل و آئین ماژها در آنجا ها هنوز بکلی از بین نرفته بود. [در مورد کلمه ایران به کتاب "افغانستان در شاهنامه" اثر احمد علی کهزاد مراجعه شود]

بهر حال بعد از «سپنتو داتا» یعنی اسفندیار عظمت دودمان «اسپه» آهسته آهسته کم شده است. یکنوع ملوک الطوایفی پیش آمد و یک سلسله شاهان در نقاط سلاله های باستانی پیشدادی و کوانی و اسپه بلخ از آنها هم کنده کنده اسم میگیرند، از آن جمله است سلاله کورنگ شاه زابلی که از کابل تا نیمروز سلطنت داشتند و به نام های شیدسپ، تور، طورک، شم، اطرط، گرشاسپ و غیره معروف بودند. احتمال دارد که در این وقت در شمال هندوکش «توریا» تسلط یافته و در بعضی نقاط کوهستانات جنوبی و مرکزی و حواشی شمال غربی شاهان دیگری سلطنت نموده باشند که تحقیق آن مطالعات علیحده ئی بکار دارد. مقصود من در اینجا عبارت از نشان دادن تاریکی وضعیت کشور و روی کار آمدن یکنوع ملوک الطوایفی است که بالاخره منتج به سلطه هخامنشی ها و فتوحات اسکندر یونانی میشود. در عین زمان این را هم میخواهم وانمود کنم که تاریکی وقت و عدم معلومات و مشکل شدن تشخیص شخصیت های شاهی دلیل شده نمیتواند که شیرازه سلطنت در اینجا بکلی گسیخته شده بود. اگر تشخیص نامها قدری مشکل است در وجود آنها و سلطنت های شان شبهه ئی نیست. طبیعی سلطنت واحد مبدل به یکنوع ملوک الطوایفی شده و ضعف آنها هم از همین درک است و گرنه زمانیکه عشیره هخامنش فارس در اثر فشار لاینقطع آشوری، سرگونی، ماد بیدار شده و بالاخره به سلطنت میرسند و به کشور ما دست درازی میکنند، هر کدام آنها از سیروس گرفته تا داریوش به مشکلات فوق العاده مواجه میشوند. تا اینکه خود سیروس در اینجا درگذشت و این خود دلیلی است بزرگ که با وجودیکه پراگندگی و زندگانی

ملوک الطوایفی باز هم نیروی سیروس و داریوش در اینجا به آسانی رخنه نتوانست و باز اگر رخنه کرد امور اداری بدست خود امرای کشور بود. چنانچه عکس العمل آنها در موقع ظهور اسکندر در مقابل داریوش سوم هخامنشی و یونانی ها به دو رنگ خاصی جلوه کرد یعنی همان امرا دست بهم داده شاه هخامنشی را کشتند، بیکنفر امیر خود «بسوس» بیعت کرده و او را بیاد عظمت قدیم خود در بلخ پادشاه ساختند و با اسکندر یونانی به مقابله جدی قیام نمودند.

همان امرائی که پیش از 6 سال با سیروس و داریوش مقابله کردند چهار سال با پسر فلپ در آویختند. این ارقام با زبان فصیح نشان میدهد که روح سلحشوری، روح نجابت، روح سوار کاری، روح حاکمیت، روح حکمرمائی، رو آمریت اولادان «یما»، «کیقباد» و «لهراسپ» از بین نرفته و افکاری که ریشی های دانا در دماغ پدران آنها پرورانیده بود، تحت اثر هیچ پیش آمدی نیامده بود. فقط اینقدر بود که بی اتفاقی، پراکنده گی، ملوک الطوایفی، بنیان وحدت آنها را متزلزل ساخته و کوششات آنها عقیم ماند.

آریانا و نویسندگان کلاسیک یونانی

در پایان یک دوره خاموشی که علت عمده آن عروج هخامنشی در فارس است با فتوحات اسکندر در شرق راه برای یکعده نویسندگان، مؤرخین، جغرافیه نگاران یونانی باز شده و با دلچسپی که به خاک و ممیزات شرقی ها داشتند هر کدام در زمینه ئی از خود آثاری گذاشته اند که بعضی آنها متأسفانه با سیر حوادث روزگار از بین رفته و بعضی های دیگر در دست است و مجموع آن روشنی های زیادی به مسائل تاریخی، جغرافیائی، عرف، عادات، زبان، قبایل و غیره می اندازد و از آن جمله یکی نام باستانی کشور ما «آریانا» است که یک دفعه با حدود و سرحدات معین با قبایل و اقوام مسکونه آن در نگارشات جمعی از نویسندگان یونانی ظهور میکند و از بیانات آنها چنین حس میشود که گوئی جمعی قصداً این نام و مفهوم جغرافیائی، نژادی، سیاسی و تاریخی آن را مخفی نگهداشته است. هخامنشی های فارس چون از سابقه تاریخی کشور آریانا و عظمت سلاطین و نفوذ سیاسی آنها مطلع بودند، کوشش کردند که این نام و مفهوم آن را در تاریکی های فراموشی ناپدید سازند و برای اینکه خاک آریانا را بصورت ایالات مجزی و پراکنده نشان داده باشند، در کتیبه های خود در جمله اراضی مفتوحه هر گوشه ئی را علیحده نام بردند و از «آریانا» بصورت مجموعی ذکری بمیان نیاوردند. حال آنکه این

نام به شهادت نویسندگان کلاسیک یونان چه در عصر هخامنشی و چه در زمان فتوحات اسکندر وجود داشت و یاد خاطره های عظمت آن از حافظه باشندگان اینجا محو نشده بود.

اولین مؤرخى که به شهادت خود نویسندگان یونانى در پایان یک دوره خاموشی اسم «آریانا» Aryana را از باشندگان آن شنیده و قید کرده است، مؤرخ یونانى «اراتوس تنس» Eratashens است که در نیمه اول قرن سوم ق.م. میزیست.⁽³¹⁾ اصل نگارش خود «راتوس تنس» در دست نیست بلکه «استرابو» Strabo، جغرافیه نگار و مؤرخ یونانى (60 ق.م. – 19 م) از زبان او کلمه «آریانا» را تذکار داده و به حواله او حدود آنرا چنین مینویسد:

"سرحد شرقی «آریانا» رود اندوس (سند)، حد جنوبی آن اقیانوس بزرگ (بحر هند)، خط شمالی آن کوه پاروپامیزوس و یک سلسله کوهستانی که از شمال هند تا دربند خزر میرود، قسمت غربی آنرا خطی معین میکند که «پارتیا» را «مدیا» و «کرمان» را از «فارس» و «پارتاکنه» Paraetakenه جدا میسازد." پایان تر میگوید: "نام «آریانا» انبساط یافته بعضی حصص فارس، مدیا، باکتریا و سغدیان را هم احاطه کرده است زیرا این اقوام تقریباً بیک زبان متکلم اند"⁽³²⁾.

سرحد شمالی یعنی «پاروپامیز» را کوهی هم تعبیر نموده اند که دامنه آن سرحد شمالی هند را معین میکند.⁽³³⁾ «اپلودورس ارتمیس» Appolodorus of Artemis «بملاحظه میرساند که این نام بعضی حصص فارس و مدیا و شمال باختر و سغدیان را در بر میگیرد و مخصوصاً تذکار یافته که بکتریا قسمت عمده آریانا بشمار میرود»⁽³⁴⁾ و بزبان زیباتر بیان میدارد که باکتریا «مروارید آریانا» است.

پس بدون اینکه اینجا به تفسیر نظریه نویسندگان اروپائی پرداخته شود محض با معلوماتیکه از نویسندگان کلاسیک یونان بما رسیده میتوان گفت که سرحدات «آریانا» خیلی مشخص است. به این تفصیل که سرحدات شرقی و جنوبی آن طبیعی معین شده است. شرق آنرا از گلگت تا اوقیانوس هند، رود اندوس (سند) معین میکند. سمت جنوبی آنرا «اوقیانوس بزرگ» یا بحیره هند محدود ساخته است. چون بکتریا قسمت عمده «آریانا» و مروارید این کشور زیبا خوانده شده نه تنها جزء لایتجزی آن بلکه بهترین ولایت و مرکز آن بود و سغدیانا نیز همیشه در ادوار باستانی ضمیمه و جزء باختر محسوب میشد، پس سرحد شمالی آن رود خانه «سیحون» یا «سیر دریا» بود.

این سه طرف با خطوط طبیعی معین است. می ماند قسمت غرب آن و آنرا خطی معین میکند که «کرمان» و «پارتیا» و «مکران» را به «آریانا» مربوط میسازد و «فارس» و «مدیا» را بطرف غرب میگذارد که به این ترتیب ملاحظه میفرمائید که حدود آریانا از نقطه نظر «اوستا» و مؤرخین کلاسیک و معتبر یونان طوری بود که شرح یافت.

ولایات آریانا

قراریکه بیلو شرح میدهد، بطلیموس آریانا را به هفت ولایت تقسیم نموده بود.⁽³⁵⁾

- 1- مارجیانا (حوزه مرغاب)
- 2- بکتریانا (بلخ و بدخشان)
- 3- آریا (هرات)
- 4- پاروپامیزوس (هزاره جات، و کابل تا سواحل اندوس معاً نورستان و داردستان)
- 5- درانجیانا (سیستان و قندهار)
- 6- اراکوزیا (غزنی و سلسله کوه سلیمان تا اندوس)
- 7- جدروزیا (کچ و مکران یا بلوچستان).

تقسیمات بطلیموس اساسی و خیلی خوب بود. پسانتر از نگارشات اعراب هم یکنوع تقسیمات استنباط میشود که مجموع آن همین خاک آریانای قدیم یا خراسان آن زمان را در بر میگرفت. اگر چه تقسیمات مذکور اساسی نمی باشد ولی تذکار آن در اینجا خارج از موضوع نیست:

بعضی ها حصه های شمالی را کابلستان، جنوبی را زابلستان، شمال شرقی را باختر، شمال غربی را غور، جنوب شرقی را روه، و جنوب غربی را نیمروز خواند اند.

در این تقسیمات کابلستان شامل: مارجیانا، آریا، پاروپامیزوس، بکتریانا. زابلستان شامل: درانجیانا، اراکوزیا و جدروزیا (گدروزیا) بود. باختر فوق الذکر بکتریانا و

مناصفه شرقی پاروپامیزوس را در بر میگرفت. غور شامل: مناصفه غربی پاروپامیزوس، آریا، و مارجیانا بود. در روه تمام اراکوزیا و مناصفه شرقی درانجیانا و جدروزی یا قندهار و کچ داخل بود و بالاخره نیمروز مناصفه غربی درانجیانا و جدروزی یا سیستان و مکران را در بر میگرفت.

این تقسیمات را اعراب هم از خود نه تراشیده اند بلکه تقسیماتی است که در دوره های اسلامی بین اهالی اینجا وجود داشت. بعضی نام ها و صورت تقسیمات فرق کرده ولی واضح دیده میشود که خراسان شامل همان خاکی بود که آریانا در زمانه های قدیم بدان منسوب میشد.

باشندگان آریانا

«استرابو» و دیگر نویسندگان کلاسیک یونانی و لاتین مثل بطليموس و پلینی Plynی تنها به تعیین سرحدات خارجی آریانا اکتفا نکرده اند بلکه علاوه بر تعداد ولایات، از باشندگان و اقوام مسکونه آن نیز حکایت میکنند. قرار نگارشات استرابو، اقوام مسکونه آریانا قرار ذیل اند:

- 1- پاروپامیزادی
- 2- اری ئی Arii
- 3- درانجی
- 4- اراکوتی
- 5- جدروزی یا گدروزی

پلینی خصوصی تر از اقوام ذیل صحبت میکند:

- 1- اری ئی Arii
- 2- دوری سی Dorisci
- 3- درانجی
- 4- اورجتئی Evergetae
- 5- زرانجی
- 6- جدروزی
- 7- متوری سی Methorici
- 8- اوگوتوری Augutturi
- 9- یوربی Urbi

- 10- اهالی داری تیس Daritis
 11- پازیر Pasires
 12- ایکتیوفاجی Ichthyohagi

پوشیده نماند که همه اقوام مسکونه «آریانان» عبارت از همین هائی نمیشدند که اسم گرفته شد. اقوام دیگری هم است که بطلیموس از آنها تذکار داده است. اول تا جائیکه امکان پذیر است، معلومات مختصری در اطراف بعضی اقوام فوق الذکر داده و بعد حتی المقدور به ذکر برخی اقوام دیگر «آریانان» می پردازیم. نا گفته نماند که با ذکر هر قوم مربوط به حوزه ولایات مسکونه آنها اسمای شهرهای آنجا قرار تذکار مؤرخین یونان و لاتین، مخصوصاً جغرافیه نگار معروف کلاسیک، بطلیموس، بصورت فهرست داده میشود و چون شهر نمونه عمران و میزان آبادی یک مملکت است، در آخر این مبحث تحت عنوان «شهرهای آریانان» از هر ولایت یکی دو شهر را انتخاب نموده و کمی تفصیل میدهم تا با چند تمثال برجسته قدامت عمرانی این کشور کهن معلوم شود:

اری ئی Arii: از ین قوم بار اول «هرودوتس» نام برده و سپس «استرابو»، «پلینی» و «آرین» به نوبه خود از آن تذکار داده اند. این کلمه از روی تلفظ و آهنگ به کلمه «اری»، «هری»، «هری یو» و «آریا» یعنی نام هائی شباهت دارد که در مورد اهالی و خاک و علاقه هری رود (ولایت هرات) استعمال میشد. قریکه مستر «ولسن» تذکر هرودوتس را تعبیر میکند، این کلمه مفهوم جامعتری هم داشته که خود آن یا کلمه شبیه به آن در مورد باشندگان آریانان هم استعمال میشد. ولی با نگارشات «آرین» [مؤرخ] در مفهوم صحیح این کلمه شبیه ئی باقی نمیمانند و واضح معلوم میشود که مقصود از آن اهالی «آریا» یعنی ولایت هرات امروزه میباشد زیرا در هر موردی که مؤرخ مذکور از اهالی «آریا» صحبت میکند ایشان را بنام «اری ئی» یاد مینماید چنانچه بطور مثال یکجا میگوید: "وقتیکه اسکندر بیکی از شهرهای «اری ئی ها» رسید و اطلاع یافت که حکمران آنجا سرکشی نموده و نماینده او را بقتل رسانیده است، مردم را به «ارتکانا Artakaana» که قصر شهزادگان «آریا» در آنجا آباد بود جمع کرد..."⁽³⁶⁾ آریا یکی از ولایات معروف «آریانان» و نمونه کوچکی از آریانای بزرگ است. این قطعه شاداب و حاصل خیز که رود «اریوس» (هری رود) از وسط آن عبور میکند خیلی پر جمعیت و دارای شهرهای متعدد و آبادان بود. قرار نگارشات بطلیموس در شمال این ولایت زیبا مردمانی بنام «نیسایوا Nisaioi» و «استنوا Astauênoi» یا «استابنو Astabênoi» بود و باش داشتند. در امتداد حدود «پارتیا» و دشت «کرمانیا» مردمانی به اسم «مسدورانو Masdoranoi» یا «مزرورانو Mazorunoi» افتاده بودند. قسمت های مجاور به درانجیان را

قبایل «کسی روتی Kaseirôtai» اشغال کرده بود. در حصه هائی که به ولایت پاروپامیزاد تماس داشت قبایل متعددی به نام های «پروتوا Parautoi»، «اوباریس Obareis»، «دراخامی Drakhamoi»، «ایتی Aitymandroi»، و «بورگوا Borgoi» پهلوی هم زندگانی داشتند. بعضی شهرها و قصبات «آریا» را که بطليموس نام میبرد قرار ذیل اند: ⁽³⁷⁾

- 1- دیستا Dista
- 2- نباریس Nabaris
- 3- توا Taua
- 4- ایوگارا Augara
- 5- بی تاکسا Bitaxa
- 6- سرماگانا Sarmagana
- 7- سیفاره Sipoharê
- 8- روگارا Rhaugara
- 9- زموخانا Zamoukhana
- 10- امبروداکس Ambrôdax
- 11- بوگادیا Bogdia
- 12- ورپنه Varna
- 13- گودنه Godana
- 14- فوروا Phoraua
- 15- ختریسکه Khatriskhê
- 16- خورینا Khaurina
- 17- اورتیانا Orthiana
- 18- توکیانا Taukiana
- 19- استودا Astauda
- 20- ارتی کودنا Artikaudna
- 21- اسکندریه آریا Aria Alexandria
- 22- بابرسانا Babarsana
- 23- کپوتانا Kapoutana
- 24- آریا Areia
- 25- کسکه Kaskê
- 26- سوتیرا Sôteira
- 27- اوتیکانه Ortikanê
- 28- نی سبی بی Nibisi
- 29- پاراکاناکه Parakanakê

30-	Sariga	سریگا
31-	Darkama	درکاما
32-	Kotakê	کوتکه
33-	Tribazina	تری بازینا
34-	Astasana	استاسانا
35-	Zimyra	زی میرا

پاروپامیزادی: این اسم واضح از روی کلمه «پاروپامیزوس» ساخته شده و این نام کوه بزرگ هندوکش است⁽³⁸⁾ که در وسط «آریانا» افتاده است. «پاروپامیزاد» بحیث ولایت بیک حصه بزرگ مرکزی آریانا اطلاق میشد که حصه زیاد آن در تقسیمات ولایت کابل فعلی [1320] آمده است. بطلیموس حدود ولایتی آنرا بین «اری» (ولایت هرات)، «بکتریان» و «اراکوزی» معین میکند. «پاروپامیزادی» اسم عمومی است و یکسان بر تمام کسانی اطلاق میشد که در ولایت پاروپامیزاد یا بعبارت عام تر در دامنه های جنوب هندوکش بود و باش داشتند. «کرندل» در "جغرافیه قدیم هند به اساس نظریه بطلیموس" مینگارد: "قبایلی که بصورت مجموعی بنام «پاروپامیزادها» یاد میشدند، در جنوب و دامنه های شرقی سلسله هندوکش اقامت داشتند.⁽³⁹⁾

خصوصی تر اگر ببینیم اقوامی که تحت عنوان پاروپامیزادی یاد شده اند عبارت اند از: «بولیت ها Bôlites» در کهستانات شمالی، «اریستوفیل ها Aristophyles» بطرف غرب در دره علیای هریرود، «پارسی ها Parsis» بطرف جنوب غرب در حوالی دره فراه رود، «پارسوئت ها Parsuètes» در حواشی سرحدات اراکوزی و پاروپامیزاد و بالاخره «امبوتاس ها Ambautes»⁽⁴⁰⁾.

از نقاط آبادان معروف این ولایت مرکزی «آریانا» بطلیموس تا شانزده شهر و قصبه را اسم میبرد و اگر یادداشت های «استرابو»، «پلینی» و «استقانوس» بیزانسی به آن علاوه شود، تا اندازه زیاد روشنی بر شهرها و نقاط پرجمعیت این ولایت می افتد. نام های شهرها و بعضی قصباتی را که بطلیموس در ولایت پاروپامیزاد قرار داده قرار آتی است:⁽⁴¹⁾

- 1- پارسیانا Parsiana
- 2- بارزورا Bazaurz
- 3- ارتوارتا Artoarta
- 4- بابورانا Baborana
- 5- کاتیسا Katisa

- 6- نی فاندا Niphanda
- 7- دراستوکا Drastoka
- 8- گازاکا Gazaka
- 9- نوبی لیس Naubilis
- 10- پارسیا Parsia
- 11- لوکرنا (لوگر) Lokharna
- 12- داروکانا Daroakana
- 13- «کارورا» یا «اورتسپانا» (کابل) Karoara
- 14- تربکانا Tarbakana
- 15- بگرادا (وردک) Bagrada
- 16- ارگودا (ارغنده) Argouda

درانجی ها: تشخیص درانجی ها در میان باشندگان آریانا چیز مشکلی نیست و بدون فکر میتوان گفت که ایشان ساکنین ولایت درانجیانا و خاک های گرد و نواح هامون سیستان ما اند. «آرین» ایشان را به نامهای «زرنجی Zarangi»، «زرانجی Zarange» یا «درانجی Drangei» و استرابو و بطليموس به اسم «درانجی Drangi» یاد کرده اند. طرف شرق آنها خاک ولایت «اری»، طرف شرق «اراکوزی» جانب غرب «کرمانیا» و جانب جنوب «زرانکا Zaranka» هم خوانده شده است. قرار نظریه «بورنف» نام ایشان از کلمه زند «زرایو Zarayo» یا «زرایانگه Zarayangha» که دریاچه معنی دارد، اشتقاق شده است. اصل کلمه در زبان اوستائی باختر «زره Zareh» بود که غدیر معنی داشت و هامون سیستان مرکب از دریاچه ها و آب های ایستاده است. این کلمه آهسته آهسته به اشکالی که دیده شد در مورد اهالی باشندگان حوالی دریاچه ها استعمال شد. قرار نظریه یونانی ها، زرنجی ها قوم جنگجوی ئی بودند که اسلحه شان عبارت از کمان و نیزه بود و در موقع جنگ بیشتر سواره می جنگیدند. یکی از عشایر آنها «آریاسپه ها» یعنی «آریائی های سوارکار» دارای حیات مرتب و قوانین منظم بودند و خرابه های متعدد شهرهای قدیمه بر فعالیت و آبادانی این دیار حکم میکند.

بطليموس شهرهای عمده «درانجیانا» را «پروفتازیا»، «آریاسپ Arias» و «فارازارا Pharazara» مینویسد. «ایسیدور» در خود «درانجیانا» فقط شهرهای «پارن Parin»، «کوروک Korok» را ذکر میکند ولی در «ساکستانا» که محققاً حصه ئی از درانجیانای قدیم است و نام آن تا امروز بشکل «سیستان» باقی مانده است چندین شهر ذیل را نام میبرد: «باردا Barda»، «مین Min»، «پلاکنتی Palakenti»⁽⁴²⁾ و «سیگل» که مرکز آن میباشد.

فهرست شهرهائی که بطليموس در ين ولايت قرار ميدهد قار آتی است: (43)

- 1- پروفتازيا Prothasia
- 2- رودا Rhouda
- 3- اينا Inna
- 4- اريكادا Arikada
- 5- اكزارزياره Xarxiarê
- 6- نوستانا Nostana
- 7- فارازانا Pharzana
- 8- بيگس Bigis
- 9- آرياسپ Ariasp
- 10- آرانا Arana

اراکوتی: تعيين اين قوم آريانا و محل مسكونه آنها هم مشكل نيست زيرا «اراکوتی» واضح نام ارغنداب است. اين رودخانه در سرود «ويدی» «سراسواتی»، در اوستا «هاراوی تی»، در فارسی قدیم «هروواتی» و در يونانی «اراکوزی» شده است. تلفظ اين کلمه بصورت «اراکوتی» بيشتر در ميان آشوری ها معمول بوده، اعراب از يکی از اقسام تلفظ کلمه فوق «الرخج» ساخته اند. ارغند که با کلمه «آب» در نام امروزی آن ترکيب شده، خشمگين و تيز معنی دارد (44) و بصورت اصطلاحی ميتوان آنرا «رودخانه خروشان» خواند. پس «اراکوتی» «استرابو» هم شکلی از همين نام است که خواه از مردم آنرا شنیده و يا به تلفظ خود چنين ادا کرده است. ناگفته نماند که هنوز هم «الکوزائی» در قندهار وجود دارد و در سواحل ارغنداب در مورد قبیله مهمی استعمال ميشود. اگر چه نظر به تجزیه لفظی امروز آن را «الکو» و «زائی» يعنی «اولاد الکو» ميدانند ولی باز هم نام قدیم در حصه اولی اين نام بی دخل نيست. پس بدون وارد شدن در جزئیات ميتوان گفت که مقصود «استرابو» از «اراکوتی» تمام باشندگان حوزه وسيع ارغنداب بوده است. معذالک از روی معلوماتی که بطليموس ميدهد، نام های قبایل ولايت اراکوزی را بصورت جزء هم ميتوان معین کرد. مثل «پارسیه تی Parsyêtai» که در شمال ولايت مذکور می زیست. پايان تر از ايشان قومی به نام «سیدروا Sydroi» بود و باش داشت و بعد از آنها در باقی حصص «روپلوتی Rhôpoutai» و «اوری تی Eoritai» زندگانی میکردند. شهرها و قصبات اين ولايت در جغرافیای بطليموس به نام های ذیل یاد شده است:

- 1- «اوزولا» يا «ازولا» Ozola, Azola

- 2- فوکلپس Phôklis
- 3- اری کاکا Arikaka
- 4- اسکندریه Alexandreia
- 5- ری زانا Rhizana
- 6- ارباکا Arbaka
- 7- سیگارا Sigara
- 8- خواسپه Khoaspa
- 9- اراخوتس Arakhôtos
- 10- ازیاکه Asiakê
- 11- گمکه Gammakê
- 12- ملیانه Malianê
- 13- دمانا Dammana

جدورزی: «جدورزیا» به عقیده همه متتبعین عبارت از بلوچستان امروزی است. این حصه قراریکه دیدیم با «مکران» و دیگر نقاط تا کنار سواحل مربوط خاک آریانا بود. پس جدورزی ها بدون تعیین جزئیات نام عمومی اهالی بلوچستان و دیگر قبایلی است از دلتای اندوس (سند) گرفته بطرف بلوچستان در امتداد سواحل زندگانی میکردند.

کسانیکه در مناطق ساحلی مجاور ریزشگاه اندوس به بحر زندگانی داشتند «اربی تی Arbitai» خوانده شده اند.

بطرف شمال این ولایت در امتداد اراضی مجاور اندوس قبایل دیگری به اسم «رامنی Rhamnai» بود و باش داشتند. بطلیموس در حصص غربی این ولایت در امتداد «کرمانیا» از مردمانی به نام «پارسیدی Pasidai» صحبت میکند. شهرهای معروف این ولایت «بادارا Badara»، «موسارنا Moursana»، «پارسپس Parsis»، «اومیزا Omiza» و غیره است.

علاوه بر اقوام فوق الذکر «پلینی» چندین قبایل دیگر را نیز در جمله باشندگان آریانا حساب میکند، مانند «متوریچی Methorici»، «ایوگوتوری Augutturi»، «یوربی Urbi»، «دارتیس Dartis»، «پازی رس Pasires»، «ایکتوفاجی Ichthyohagi» که تحقیقات مزید بکار دارد.

آنچه که «استرابو» و «پلینی» واضح به اسم آریانا نسبت داده اند، همین اقوامی بودند که گذشت. چون چوکات و سرحدات آریانا برای ما معلوم است بسهولت

میتوانیم از روی نگارشات بطليموس جغرافيه نگار يونانى و ديگر ها بقيه اقوام اين سرزمين را معين كنيم. عجلتاً در ين موضوع زياد نمى پيچيم زيرا مرام اصلى اين اثر كمى دور است و كتب بسيار ضخيم جداگانه بكار دارد تا موضوع از سرود ويدى و متن اوستا قرن به قرن و عصر به عصر تعقيب شده برود. براى اينكه بعضى اقوام مهم ديگر آريانا بى تذكر نماند به تعقيب كسانى كه دو نفر مؤرخ يونانى و لاتين فوق الذكر اسم برده اند بعض هاى ديگر را نام ميگيريم.

باختري ها: قراريكه استرابو ميگويد: "باختر مرواريد آريانا ست". باشندگان آنها با افتخارترين تمام فرزندان اين خاك اند. اين افتخار نه چيز تازه و نه چيز مصنوعى است. چون مهد نژاد آريا، كانون پرورش مدنيت، مبدأ زبان و آئين «آريا» در آنجا بود و از آنجا آريائى ها به سائر نقاط كشور و خاك هاى بيگانه پراكنده شده است، طبيعى آن دسته قبائلى كه در چوكات «آريانا» و تقسيمات ولايتى آن تا زمان مؤرخين و جغرافيه نگاران كلاسيك يونان و بعدها بنام باختري ياد شده اند، حايز افتخارات بزرگ اند. من در موضوع باختر و باختري ها بيشتر چيزى نه مينويسم. حق اين موضوع به كتاب ادا نميشود، دائرة المعارف بكار دارد. محض براى اينكه كمى معلوم شود كه تحت عنوان «باختري ها» كدام اقوام و قبائل مى آمدند، به معلوماتى كه بطليموس گذاشته مراجعه ميكنيم:

جغرافيه نگار يونانى باشندگان باختر را به دو دسته تقسيم نموده: دسته غربى و دسته شرقى.

اقوام دسته غربى قرار ذيل اند:

- 1- سالاتار هاى Salatares كنار سواحل اكسوس
- 2- كومارها Chomares پايا كوم ها
- 3- اكى ناك ها Akinakes
- 4- تماروزها Tamaruses

اقوام دسته شرقى:

- 1- زريسپ ها و كسانى كه بدور اين شهر باستانى يعنى در «شاجوى فعلى» نزديك بلخ اقامت داشتند.
- 2- تخارها
- 3- ماروكه ها Marukêes كه بطرف جنوب تخار ها افتاده بودند.
- 4- خورد ها Khoresd
- 5- وارن ها Ouarnes
- 6- اوادر ها Avadres
- 7- سبادى ها

8- اورفیسیت ها Orefsites

9- اماری ها Amareis.

بطلیموس مانند سایر ولایات آریانا فهرست شهرهای باختر را مفصل داده که در پایان اسمای آنها را متذکر میشویم.⁽⁴⁵⁾

در مجاورت اکسوس:

1- خره خرته Kharakharta

2- زری اسپه Zari(a)spa

3- خوانا Khoana

4- سوروگانا Sourougana

5- پرتو Partou.

در مجاورت سائر رودخانه ها:

1- الی خوردا Alikhhorda

2- خومارا Khomara

3- کوریاندرا Kouriandra

4- کواریس Kauaris

5- استاکنه Astakana

6- توسمواناسا Tosmouanassa

7- باکترا Bactra

8- استوبارا Estobara

9- مناپیا Menaia

10- ایوکراتیدیا Eukratidia

11- مارکندا Marakanda

12- ماراکودرا Marakondra

پکتها: یکی از کهن ترین قبایل ویدی کتله آریائی باختر است که حین مهاجرت دو حصه شده، حصه ئی در بخدی ماند و شاخه ئی با قبایل دیگری که در جنگ «ده ملک» ذکر شده اند، به جنوب هندوکش فرود آمده و در دامنه های «سپین غر» جای گرفتند. این شاخه جنوبی را از نقطه نظر هرودوت مطالعه میکنیم. هرودوت از قوم «پکتی» یا «پکتیس» یا «پکتویس» و از خاک مسکونه آنها «پکتیکا» یا «پکتیا» که در ریشه این نامها کلمه «بخد» یا «بخدی» محفوظ مانده ذکر کرده⁽⁴⁶⁾ و رسم الخط یونانی این نام ها واضح نشان میدهد که مؤرخ مذکور از قومی بنام «پنست» و از قطعه خاک مسکونه آنها به اسم «پشتیخا» یاد مینماید. استرابو و پلینی از ایشان نام نمی برد زیرا آنها بیشتر نام های عمومی را استعمال کرده اند

که هر کدام آن بیش از چندین قوم را در بر میگرفت. بطلیموس از آنها ضمنی اسم میبرد زیرا در تعریف اراکوزی میگوید که «راکوزی» را از «پاروپامیزاد» یعنی از خطه ئی که بجنوب آن باید «پکتین» یعنی خاک «پکتی ها» را جستجو کرد، کوهی موسوم به «پرسوتس Persuetes» جدا میکند.

هرودوت در باب لباس و اسلحه آنها مینویسد: "«پکتیس ها Pactyces» لباسی داشتند از پوست و تیر و کمان آنها بشکل و نمونه محلی خود شان بود. رئیس ایشان را «ارتینت Artynte» پسر «ایتهاوتر Ithamatre» مینامیدند."

در بین هیچ شبهه ئی نیست که «پست» های هرودوت عبارت از کتله «پشتون» امروزی و «پشتیخا» او عبارت از «پشتیخواه» سه چهار صد سال قبل و «پشتونخواه» است که تا امروز از بین نرفته است.

حالا که شکل باستانی این کلمه را یافتیم، مفهوم جغرافیائی قدیم آنرا در چوکات آریانا ذکر میکنیم. «پکتیکا» متذکره هرودوت از نقطه نظر جغرافیائی عیناً قطعه پشتونخواه امروزی را در بر میگیرد و شامل اراضی ئی است که شاخه های کوه سلیمان و سفید کوه در آن منبسط میباشد و از آب های جاری آنها سیراب میشود. بیلجو حدود شمالی این قطعه را نقاط مرتفعه سوات و پنجکوره و سواحل جنوبی رودخانه لوگر و کابل تعیین میکند. حد جنوبی آنرا کاکر، علاقه پشین و شال و دره بوری میداند که به اندوس منتهی میشود. حد شرقی آن جریان اندوس و فاصله غربی آن نقاط منتها الیه غربی کوه سلیمان بود و سمت جنوبی امروزه یا علاقه روه یک قسمت زیاد خاک مذکور را در بر میگیرد.

نا گفته نماند که شق دیگر «پکتها» در بخدی و تخارستان مانده که بعد ها بسوی غرب و هیرکانی با پادشاه شان «ارساس» منتقل گردیده و ایالت و دولت «پارت» را تشکیل نموده اند. این امپراطوری فارس را تسخیر نموده در مرور قرون متمادی در فارس و بین النهرین جهاندارى و جهانبانی کرده اند و چندین بار قوای رومی را شکست دادند.

قرار تذکار هرودوت چهار قوم در «پکتیکا» پهلوی هم زندگانی داشتند. یکی «گنداری Gandarii»، دوم «اپاریتی Aparytae»، سوم «ستاگیدی Sttagyddae» و چهارم «دادیکی Dadicae» یا تاجیکی. اولی عبارت از اهالی گندهارا، دومی «افریدی» ها، سومى مردمان نواحى مرکزی و چهارمی عبارت از قبیله «دادی» یا تاجک میباشد که در میان «کاکرها» زندگانی داشتند و محل بود و باش آنها بجنوب حواشی خاک قدیم مسکونه «ستاگیدی ها»

بود.⁽⁴⁷⁾ بطليموس صاحب جغرافیای کلاسیک قدیم شرق که از ولایات، شهرها و قبایل آریانا مفصل صحبت میکند، در تقسیمات جغرافیای خود از «پکتیکا – پنتیخا» اسم نمیبرد بلکه آنرا داخل ولایت اراکوزی آورده است و این ولایت آریانا شامل علاقه امروزی غزنی و سلسله کوه سلیمان تا اندوس بود. شاید یک گوشه شرقی آن جزء ولایت پاروپامیزاد هم آمده باشد زیرا خاک قطعه اخیرالذکر از هزاره جات و کابل تا سواحل اندوس انبساط داشت و نورستان و داردستان را هم دربر میگرفت.⁽⁴⁸⁾

با تفصیل فوق واضح معلوم میشود که پکتیکا = پنتیخا حصه از جنوب شرقی آریانا بوده و در تقسیمات جغرافیائی کلاسیک داخل خاک اراکوزی بود. در تقسیمات اداری قبایل چهارگانه آنرا یک نفر نایب الحکومه اداره میکرد و در سوقیات عسکری قوماندان های علیحده داشتند.

گنداری ها: گنداری ها مهمترین قومی اند که در قدیمترین زمانه ها در شرق آریانا بود و باش داشتند. «گندهارا» در سرود ریگ وید ذکر شده و تمام منابع قدیم سانسکریت اسم «سندهو گندهارا Sindhū Gandhara» را به اراضی نئی میدهند که بین اندوس و معاونین آن افتاده است. گندهارا به معنی جامع خود تمام دره کابل را تا اندوس (سند) در بر میگیرد.

در سرود «ریگ وید» یک دفعه اسم گندهارا بصورت یک جمله معترضه آمده است، زیرا زنی از شوهر خود صحبت کرده میگوید: " من برای او مانند بز گندهارا میباشم". از روی حوادث تاریخی چنین معلوم میشود که این قوم همیشه و کاملاً در حصه اصلی خود مسکون نمانده بلکه در قدیمترین زمانه چیزی از ایشان به دیگر نقاط هم مانند سائر شعب نقل مکان نموده اند. از آن جمله به نقاط ماورای شمال هندوکش حتی ماورای آمو در سغدیان، در حوزه ارغنداب و بعضی نقاط خراسان. میگویند آنهائیکه به سغدیان منتشر شده اند به نام «گنداری» معروف شدند. این نام عیناً در سواحل ارغنداب هم معمول است. چون وادی ارغنداب قراریکه دیدیم از سرود ویدی گرفته تا زمان نشر دین مقدس اسلام و ورود اعراب از خود نام های مشخص و معین داشته، واضح معلوم میشود که «گنداری» نام نو و جدید است که پشتو با «ک» که در اول کلمه استعمال میکند صورت تلفظ صحیح آنرا ارائه مینماید. طبیعی غیر از ین مهاجرت جنبش های دیگری هم بوقوع پیوسته و شاید پیمانه آن وسیع تر بوده باشد از آنجمله یکی جنبش عصر کوشانی است. این قوم وقتیکه از تخارستان و باختر فرود آمدند آهسته آهسته در جنوب هندوکش مستقر شدند و بیشتر جای گنداری ها را اشغال کردند تا اینکه در قرن 5 و 6 مسیحی حصه نئی از گندهاری ها بطرف غرب

رخت بر بستند و کاسه آب «فو» را که یکی از یادگارهای مهم بودیزم بود با خود از اندوس علیا به وادی ارغنداب بردند. از این جا وجه تسمیه نام «قندهار» موجوده روشن میشود.

ستاگیدی ها: یکی از کهنترین اقوام کشور ما است که هرودوت و بطليموس هر دو از آن نام میبرند و حتی نزد عیلامی ها و بابلی ها شهرت داشتند زیرا نزد آنها به اسمای «ستاگوی» Saatkouis و «ستاگوسو» Saatkousou یاد شده اند.⁽⁴⁹⁾ هرودوت آنها را با گنداری ها مربوط و جزء یک ولایت شمار نموده است. استاگیدی ها با اهالی اراکوزی هم تماس داشتند. قرار نظریه «اندره برتلو»⁽⁵⁰⁾ ایشان در کوه های پاروپامیزوس و حوزه علیای هلمند و نقطه ئی که حالا غزنی در آن آباد است، بود و باش داشتند. «راولنسن» چنین اظهار میدارد که قرار احتمال ایشان در منطقه مرتفعه ئی رهایش داشتند که از یکطرف از کابل تا هرات و از جانب دیگر از سرپل تا سواحل هلمند انبساط داشت.

در اسم آنها دو کلمه می بینند: «ستا» به معنی «صد» و «گیدی» به معنی «ماده» گاو» که ترجمه مرکب آن «مالکین صد ماده گاو» میشود.⁽⁵¹⁾ از روی ترجمه نام معلوم میشود که مردمان مالدار بودند و قراریکه «برتلو» و «راولنسن» حدود مسکن آنها را معین کرده اند، معلوم میشود که کهستانات مرکزی آریانا رهایشگاه آنها بود. از روی لباس شباهت زیادی به گنداری ها داشتند. حصه بالای بدن و ران های خود را اکثراً برهنه میگذاشتند. شمشیر کوتاه و راست استعمال میکردند و بند آنرا از شانه چپ خویش میگذرانیدند.

اپاریتی ها: اپاریتی ها قومی است که احتمالاً در یکی از دامنه های جنوب هندوکش میزیست. بعضی ها ایشانرا با «پاریتی های» Paryetae بطليموس مقایسه کرده اند. نام آنها «کهستانی» معنی دارد زیرا در زند و سانسکریت کوه به صورت «پوریو» Pouru و «پاریوه» Paruh هم آمده است. یافتن این قبیله در میان باشندگان آریانا چیز مشکلی نیست و عبارت از «اپریدی» (افریدی) موجوده میباشد که با همان نام در مسکن قدیم خویش در کهستانات جنوب گندهارا بود و باش دارند. هرودوت ایشان را با گندهاری ها و ستاگیدی ها ملحق نوشته است.

دادیک ها Dadicae (تاجیک ها): هرودوت ایشان را یکی از شعب پکتی ها میدانند و متصل با گندهاری ها ذکر نموده و با اهالی صفحات شرقی آریانا، مخصوصاً گنداری ها پیوستگی داشتند. استرابو از قومی به اسم «دردی» Dardae و بطليموس به نام «دارادری» Darradrae یا «داراندی» تذکار داده اند و احتمال زیاد میرود که مقصد از یک قوم باشد. بطليموس خاک مسکونه «دارادری

ها» را در شمال غرب «درانجیان» بین «آریا» (ولایت هرات) و «اراکوزیا» (ولایت قندهار) قرار میدهد و میگوید در حصه که بطرف «آریا» افتاده «داراندی Darandai» و در حصه که بطرف اراکوزی واقع شده «بکترویو Bactrioi» بود و باش دارند و خاک بین آنها بنام «تاتاکنه Tatakênê» موسوم است.⁽⁵²⁾

«راولنسن» در ضمیمه کتاب 7 حصه اول جلد چهارم تاریخ هرودوت خود، شرح داده میگوید: "احتمال دارد که در عصر جغرافیه نگار مصری به این منطقه مهاجرت نموده باشند ولی خاک اصلی آنها بیشتر بطرف شرق در حدود غزنی و اطراف رودخانه آن بود و یا بکدام حصه دیگر دامنه های پاروپامیزوس مسکن داشتند و با گذاری ها مجاور و در تماس بودند.

این «دادیک ها» که مؤلفین یونانی و لاتین از آنها یاد کرده اند از قبایل قدیم و از شاخه های آریائی این کشور اند که امروز بنام «تاجیک» یعنی به همان نام باستانی خود در نقاط مختلف آریانا زندگانی میکنند و از قدیمترین زمانه ها تا امروز با سائر قبایل مسکونه آریانا بکمال همرنگی و هم آهنگی زیست کرده اند.

انده برتلو میگوید که اسلحه دادیک ها شبیه به باختری ها بود.⁽⁵³⁾ دادیک ها یا تاجیک ها عبارت همین مردمانی هستند که در زبان «زند» آریانا که بیشتر مرکز ثقل آن صفحات جنوب کشور بود بنام «داکیو Daqyou» یاد شده اند. یعنی کسانی که بیشتر به زمین و کشت و زراعت علاقه داشتند. ملاحظه مینمائید که کلمه «دهقان» از همان کلمه «داکیو» بمیان آمده است. دهقان در قرن اول اسلامی بلندترین عنوان نجابت و فضیلت بشمار میرفت و صفحات تاریخ و ادبیات مملکت گواه آنست.

تاهیه یا داهه: یکی از اقوام معروفی که در صفحات شمال آریانا، چه در باختر و چه در تخارستان و چه در مارجیان از آنها در موارد مختلف صحبت شده است، «تاهیه»، «داهه» یا «داهی» است. بطلیموس ایشان را «داهه Daes» خوانده و مؤرخین و منابع چینی⁽⁵⁴⁾ به اسم «تاهیا» نام برده اند.

قراری که از مأخذ چینی معلوم میشود، تاهیا پیش از ظهور کوشانی ها در صفحات جنوب اکسوس مقیم و مردمان خیلی مدنی و تجارت پیشه بودند و عده شان بیک میلیون بالغ میشد. شهرهای آبادانی داشتند که هر کدام آن از طرف رئیسی اداره میشد و مرکز آن ها «لان شی»، شهری بود که موقعیت آنرا در بدخشان قرار میدهند.⁽⁵⁵⁾ (غرض معلومات بیشتر به رساله "تایان" ترجمه احمد علی کهزاد مراجعه شود.)

دربیك ها Derbikkes: «دربیك» ها یا «دركب ها Derkibes» قومی بودند که در حواشی شمال غربی آریانا در حوزه سفلی مارجیان زندگانی داشتند و با «مساجت ها» که در ماورای شمال آمو مسکون بودند تماس و همبستگی داشتند.⁽⁵⁶⁾

دربیك ها مردمان خیلی رشید و دلاور بودند و به بعضی روایات سیروس هخامنشی در طی تجاوزاتی که بخاک آریانا نمود، از دست آنها کشته شد.

لمبتی ها Lambati: یکی از قبایل باستانی کشور ما که در حوزه های رودخانه الیشنگ و الینگار یعنی در لغمان زندگانی داشتند، «لمبتی ها» بودند. «لمبتی ها» اصلاً جزء قبایل آریائی ویدی بوده و در همان زمانه های باستان که مهاجرت قبایل آریائی بطرف شرق شروع شده بود، چیزی در وادی های دو رودخانه فوق الذکر جای گرفته و چیزی بیشتر بطرف شرق رفته و در خاک های ماورای اندوس پراکنده شدند. از این رو در مجموعه رزمی «مهاباراته» بنام «لامپاکا Lampaka» ذکر شده اند. بطلیموس ایشان را به اسم «لمبتی» یاد کرده و هنوز هم قریه ئی در لغمان بنام «لمتی» موجود است. کنگهم انگلیسی «لمبتی» متذکره بطلیموس را «لمبگی» تصحیح کرده است.

«هیوان تسنگ» زایر چینی در نیمه اول قرن هفت مسیحی لغمان را بنام «لان پو» خوانده و میگوید که تلفظ اصلی نام این گوشه آریانا «لامبا» یا «لومبا» بود و این کلمه در «لمبتی» بطلیموس هم دیده میشود و با اکثر احتمالات میتوان گفت که این اسم متذکره او اهالی «لومبا» را در بر میگرفت.

اسم موجوده «لغمان» از همان نام های باستانی «لان پو»، «لامپاکا» و «لامبا» بمیان آمده است.

دارد ها Dards: دارد ها از اقوام خیلی قدیم کشور ما بوده و در حاشیه شرقی آریانا مسکن داشتند و هنوز هم در علاقه های دشوار گذار نورستان و چترال و داردستان زندگانی دارند. پلینی از ایشان بنام «داردی Dardae» صحبت کرده و غیر از «دادیک» هائی میباشند که احفاد آنها امروز بنام «تاجیک» موسوم اند.

ناگفته نماند که در سرود «ریگ وید» در میان قبایلی که در جنگ «ده ملک» شرکت داشتند، از قومی موسوم به «الینا ها» هم تذکار رفته که مدققین معمولاً آنها را عبارت از نورستانی های موجوده میدانند.

واله دوپوسن اظهار میدارد که از روی بعضی علایم چنین معلوم میشود که «دارد» یا «دارادا» Daradas از زمان های خیلی قدیم از جای خود شور نخورده اند. زبان آنها خیلی قدیم است و بعضی کلماتی در آن یافت میشود که شکل ویدی را محافظه کرده است. زبان ایشان را «گریسن» زبان «پیساکا» نامیده و علت آن این است که شباهت زیاد بیکی از پراکریتهائی دارد که در کتب صرف و نحو هندی بنام «پیساکا» خوانده شده ولی بصورت عام تر زبان آنها نزد علما بزبان «داردیک» شهرت بیشتری یافته است.⁽⁵⁷⁾

تهامنی ها Thamani (تیمنی های امروزه): هرودوت در دو مورد از این قوم نام میبرد. یک دفعه ایشان را بین «زرنجی ها» و «یوتی ها Utians» قرار میدهد و دفعه دیگر موقع ذکر رودخانه «اسز Aces» تهامنی ها را با «زرنجی ها»، «پارتی ها»، «هیرکانی ها» و «خوارزمی ها» یکجا نام میبرد. از مؤلفین قدیم «استفن» که او هم در حقیقت گفته های هرودوت را تکرار میکند، از آنها یادآوری مینماید. این اسم با مختصر تحریفی بصورت «تیمنی» تا حال موجود است و ایشان تقریباً در همان منطقه ئی که هرودوت معین نموده یعنی در جنوب غربی غور فعلی بود و باش دارند و تقریباً در حدود 20 هزار خانواده میباشند.

تیمنی ها به دو شاخه بزرگ تقسیم میشوند که یکی را امروز «قبچاق» و دیگری را «درزائی» گویند و از شاخه دومی هرودوت بنام «دروسی ئی Derusiai» یاد کرده است. شهر معروف آنها «تی باره Tybara» نام داشت که حالا «تیوره» خوانده میشود و در شمال آن، در محلی موسو به «تنگی آزو» (تنگی عذاب) که تقریباً ده کیلومتر از «شهرک» فاصله دارد در بین تازگی ها کتیبه ئی در صخره کوه کشف شده که در شعبه تاریخ تحت مطالعه و تحقیق است.⁽⁵⁸⁾ (جهت معلومات مزید به سفرنامه "در امتداد کوه بابا و هریرود" اثر احمد علی کهزاد مراجعه شود.)

شهرهای آریانا

در میان اکسوس و اندوس و اوقیانوس و خط غربی که بین کرمان و فارس، سواحل خزر را از گوشه جنوب شرقی به خلیج فارس وصل میکند، سرزمین مستعد آریانا منبسط است که مؤرخین و جغرافیه نگاران کلاسیک یونان و لاتین قراریکه اشاره شد از قرن 4 ق.م. به بعد حدود جغرافیائی سرحدات، اقوام و قبایل و شهرهای آبادان هر ولایت آنرا با جزئیات ثبت کرده اند.

هرچه در دوره های تاریخ و قبل التاریخ عقب تر برویم، میبینیم که وضعیت ساختمان طبیعی این قطعه خاک برای هر دوره زندگی بشر مساعد بوده و در یک دوره ئی که مدققین بعثت کثرت باران ها و فراوانی آب آنرا دوره بارانی گویند و زندگانی جزء در نقاط مرتفعه کهستانی امکان نداشت کوه پایه های آریانا بهترین رهایشگاه بشمار میرفت و زندگانی در مغاره های قبل التاریخ کمال عمومیت داشت. پسان که باران ها کمتر و آب هائی که در جلگه ها متمرکز شده بود رو به خشکی نهاد و زندگانی در دره ها و بعد از آن در جلگه ها امکان پذیر شد و حیات زراعتی در سواحل و دلتای رودخانه های بزرگ اکسوس، اندوس، اتی ماندروس، کوبها، ماگوس، هراویتی، آریوس، مخصوصاً سه رودخانه اول الذکر برای زندگانی آنوقت خیلی ها مساعد افتاده بود و از قدیم ترین نقاط مسکونه شرق بشمار میرفت.

قرار تحقیقاتی که کم و بیش تا حال در حوزه اندوس و دلتای هیرمند و هامون سیستان و حوزه سفلی مرغاب و جدورزیا (بلوچستان) عملی شده در 5 هزار سال ق.م. مدنیت بزرگی در ین قطعه وجود داشت که با مدنیت قبل از سومری علاقه بین النهرین شباهت زیاد بهم میرسانید و با عمومیت شواهد آن در تمام آسیای قریب آنرا بنام مدنیت کلکولی تیک یاد میکنند.

قراریکه سرودهای وید و متن اوستا شهادت میدهد، شاهنشاهان بزرگ و مدبری که بار اول اساس حکمفرمائی آریائی را در ین قطعه گذاشتند هر کدام در آبادی و سرسبزی کشور و غرس درختان و انبساط زراعت و بنای قریه ها و شهرهای مستحکم صرف مساعی زیاد نمودند و سر زمین آریا نشین دو طرفه کوه «بیوپائی ری سنا» به اندازه ئی آباد و خرم و شاداب شد که همگان آنرا فردوس میخواندند.

در دوره های تاریخی هر قدر که بلند تر بروئید خاطره های آبادی و عمران در ین خاک مساعد مشاهده میشود. پیش از ینکه اسکندر و داریوش و سیروس ظهور کنند شهرهای آبادانی مثل: ارتاکانا، آریاسپ، پروقتازیا، اراکوتس، فرا، زرانکا، کسپاتیر، کاپیسی، کارتانا، آریاکا وغیره در حوزه های رودخانه های خروشان آریانا وجود داشت. پیش از ینکه نینوا و بابل سحر انگیز ترین شهرهای آشوری و بابلون در بین النهرین بمیان آید، «بکترا» مستحکمترین حصار دنیای آنوقت بود. بنابران میتوان گفت که آریانا کشور مردان جلیل آبادترین قطعه دنیای قدیم بوده و مدنیت های چندین هزار ساله در پای دیوار های حصار و کنگره های بلند شهرهای با حشمت و ناز آن کهنه شده رفته و تعداد پنجهزار شهر که در عصر نسبتاً اخیر دوره حکمفرمائی ایوکرآتیدس یکی از شاهان یونان و باختری تذکار میدهند خود بخود وانمود میکند که شهر ها و قصبات و نقاط آبادانی در ین مملکت

تا کدام اندازه زیاد بود. چون موضوع تحقیق شهرهای قدیم آریانا خودش بذات خود یک موضوع مهم و بزرگ و علیحده است و شاید برای تحقیق هر شهری به رساله های علیحده محتاج شویم، درین اثر از تفصیل مزید در عمومیات صرف نظر نموده محض به حیث یاد آوری بصورت نمونه از هر ولایت مملکت یکی دو مثال برجسته را مختصراً ذکر میکنیم:

بلخ: تاریخ مملکت کهن ما دوره ئی سراغ ندارد که «بلخ» به یکی از نام های خود در آن یاد نشده باشد. هرچه به دوره های باستانی عقب تر نگاه شود قدیم ترین ماخذ، قدیم ترین روایت، قدیم ترین افسانه از بلخ، از شکوه بلخ، از عظمت بلخ، از زیبایی بلخ، از شهرت بلخ، از آبادی بلخ، از مرکزیت بلخ، از سر سبزی بلخ، از معرفت اولادان بلخ، از دانش مردان بلخ، از قریحه شعرای بلخ، از نبوغ زعمای بلخ، و بالاتر از همه از بسط نفوذ و حکمرمائی پادشاهان بلخ حکایت میکند.

بلخ شهری است قدیم، قدیم ترین شهر آریانا، و شاید قدیم ترین شهر مشرق و قدیم ترین شهر دنیا باشد. در زمانیکه «نینوا» و «بابل» هنوز در صفحه هستی نیامده بود، «بکترا» مستحکم ترین، مقتدر ترین، باعظمت ترین شهر دنیای معلوم و مدنی آنوقت بود و بیجا نیست که اعراب آنرا «ام البلاد» یاد کرده اند. بلخ شهری است قدیم و قدامت آن به اندازه ئی در اذهان علمای فرنگ تاثیر افکنده که آنرا قرار اصطلاحات خود «همعصر دنیا» میخوانند. بلخ مرکز باختر با مفهوم و معنی جامعی که دارد از چوکان یک شهر، یک کشور، یک مملکت گذشته و در دوره های مختلف تاریخ حیثیت کانون نژاد، کانون زبان، کانون آئین، کانون ادبیات، کانون ثقافت، کانون تهذیب، کانون علم، کانون اداره، کانون حکمرمائی و آمریت داشته و اشعه تابان آن فراز کوه های بلند آریانا به ماورای افق تابیده است.

بلخ در اولین مظهر ادبیات ملی ما، در «اتروید» که یکی از کتب چهارگانه سرود ویدی است به اسم «بلهیکا» یاد شده و در «مهاباراته» که دامنه ادبیات ویدی بشمار میرود، قبایل مختلف آریائی که از «بلهیکا» به ماورای «سندهو» انتشار یافته اند یک بیک اسم برده شده است.

«بخدیم سریرام اردو و درفشام» جمله ایست برجسته که نص اوستا در مدح این شهر با عظمت سروده و آنرا «بخدی زیبا دارای بیرق های بلند» خوانده و از آن واضح معلوم میشود که بخدی بر علاوه اینکه شهر زیبا و قشنگ بود مرکز سلطنت اولین شاهان آریائی بشمار میرفت، زیرا بیرق های بلند تنها امتیازی است

که اوستا در میان شانزده قطعه زمین خوب یا اراضی آریائی نشین که در حقیقت ولایات قلمرو شاهان آریائی باختر را تشکیل میدهد به «بخدی» داده و از این معلوم میشود که بخدی مرکز اداری اراضی اوستائی و پایتخت شاهان آریائی بوده که اوستا به اسامی آنها رنگین است. بیرق های بلند بخدی همان بیرق های اولین پادشاهان آریائی خاندان پیشدادی و کوانی و اسپه است که فراز ارگ شهر در اهتزاز بود. کلمه بیرق در زبان اوستائی باختر «درفش» بود و «درفش کاویانی» که تا امروز در ادبیات و روایات تاریخی شهرت دارد، همان بیرق های شاهی دودمان «کاوی» و «کاویانی بخدی» است که همیشه در دوره های تاریخ، سپاه مظفر آریانا آنرا با خود داشته و علامه فارقه عظمت بخدی و سلاله های شاهی آن بشمار میرفت.

اسم «باختری» یا «باختریش» که بیشتر در فارسی قدیم دیده میشود، از کلمه «بخدی» اوستائی یا از روی یک کلمه دیگر محلی که «اپاکترا A-pactra» میباشد و «شمالی» معنی دارد، بمیان آمده است. باکتر، باکتر، باکتریان، که یونانی ها به مفهوم شهر، ولایت و حتی مملکت استعمال نموده اند بیشتر از کلمه باختریش گرفته شده ولی به کلمه «اپاکترا» زیاده تر شباهت بهم میرساند.

بخلی، بخل، باخل، بهل که در فارسی متوسط دیده میشود قرار اصول فقه اللغت مستقیماً از کلمه «بخدی» تحریف شده. «بلخ» آخرین شکل نام این شهر باستانی است که ادبیات و تاریخ عصر های اسلامی از آن صحبت میکنند.

ادراپسا Adrasa (اندراب): «ادراپسا» شهری بود در پای دامنه های شمالی هندوکوه که عموماً راه خاواک و کوشان بدان منتهی میشد و امروز بنام «اندراب» یاد میشود. بعضی ها شهر «فراتس Phratos» متذکره بطلمیوس را هم در همین محل اندراب فعلی تعیین کرده اند. اندراب از زمانه های قدیم دارای اهمیت سوق الجیشی خیلی مهمی بوده و روی راه طبیعی واقع بود که بطرف قندوز و بلخ و خلم رهسپار میشد.

کابل: کابل که بین حصار کوهستانی آسمائی و شیردروازه و تپه های شیرپور و مرنجان افتاده و دورادور این حصار، کوه های بلند پغمان و قوروغ و شاخ برنتی حلقه سنگی دیگری تشکیل داده است، شهری است قدیمی که قدامت آن در مرور زمانه های گذشته خیلی ها عقب رفته است.

چون رودخانه کابل به نام «کوبها» چندین مرتبه در سرود های ریگ وید ذکر شده و سرودهای مذکور را بطور متوسط بین 1900 و 1400 ق.م. قرار میدهند،

میتوان گفت که اقلأ 3500 سال است که این اسم داخل ادبیات آریائی شده است. معنی کلمه «کوبها» هم تا یک اندازه معلوم است زیرا «کو» در اکثر زبانها «آب» معنی دارد و نه تنها در سر کلمه «کوبها» آمده بلکه بعضی رودخانه های دیگر جنوب هندوکش مثل «کونر = کنر»، «کورم = کرم» و «گومل» هم به این کلمه شروع میشود.

همین قسم در نگارشات مؤرخین کلاسیک یونان و لاتین هم کلمه «کو» بصورت عمومی در سر نام های رودخانه های مذکور دیده میشود مثل «کوئس Khoes»، «کوفس Kophes»، «کواسپس Khoaspes» که عبارت از رودخانه های پنجشیر، کابل و کنر میباشد. رودخانه و شهر کابل در تمام نامهای مختلف تاریخی خود کوبها، کارورا، کابورا، کوفن، کاپل و کابل اصل کلمه «کو» را گاهی بصورت درست و گاهی هم با جزئی تحریف که بیشتر زاده لهجه و صوت است، محافظه نموده است. معمولاً نام کابل امروزی را مرکب از دو کلمه «آب» و «گل» میدانند که قسمت اول آن به تجزیه تاریخی نام های قدیم موافق است. راجع به قسمت دوم کلمه «کوبها» یعنی «بها» معلوماتی تا حال نزد نویسنده نیست.⁽⁵⁹⁾

در اوستا در جمله شانزده قطعه خاک زیبای آریائی، کابل در مرحله هفتم بنام «ویکرنتا Vaekereta» یاد شده است. بطليموس در قسمت علیای رودخانه کابل شهری را به اسم «باگردا Bagarda» ذکر کرده که بعضی مدققین به این عقیده اند که شاید «باگردا»ی بطليموس عبارت از همان «ویکرنتا» باشد که اسم موجود «وردک» حلقه اتصال آنها را کامل میکند و قراریکه کننگهم انگلیس میگوید⁽⁶⁰⁾ احتمال زیاد دارد که «ویکرنتا» اسمی باشد که به ورود این قبیله آریائی در حوزه کابل اشاره میکند.

بطليموس یونانی مصری جغرافیه نگار معروف کلاسیک در ولایت پاروپامیزادی در امتداد رودخانه کابل و معاونین آن از شهر های «کارورا Karoura»، «کابورا Kaboura»، «اورتسپانا Ortespana»، «ارگودا Arguda»، و «لوکرنا Locharna» ذکر کرده است.⁽⁶¹⁾ «کارورا» و «کابورا» هر دو اسم یک شهر است که عبارت از «کابل» میباشد و چون «اورتسپانا» را هم نام دیگر «کارورا» میدانند، معلوم میشود که شهر کابل بنام «اورتسپانا» هم یاد میشد. «ارگودا» و «لوکرنا» عبارت از «ارغنده» و «لوگر» فعلی است که بطرف جنوب و غرب شهر واقع اند. «اورتسپانا» در نگارشات مؤلفین یونان و لاتین نسبت به دو نام دیگر بیشتر دیده شده است.

بعضی مدققین به این فکر اند که شکل اصلی این نام «یوردستانا Urdhasthana» بوده که در سانسکریت «حصار بلند» معنی داشت و تقریباً در مورد تمام قلعه های مستحکم فراز کوه ها استعمال میشد. پس احتمال زیاد دارد که کابل در زمانیکه «اورتسپانا» خوانده میشد، شکل «بالاحصار» یا شهر مستحکمی بخود داشت و فراز یکی از پوزه های حصار اطراف خود آباد بود.

باشندگان ولایت پاروپامیزادی را بطلیموس مرکب از چهار دسته مردمانی میداند که یکی آن «بولی تی ها Bôlitai» هستند که بنام «کابولیتی ها Kabolitai» هم یاد شده اند و عبارت از اهالی شهر «کارورا» یا کابل میباشند.

کاپیسی: به فاصله تقریباً 60 کیلومتری شمال کابل و 15 کیلومتری شرق چاریکار، در محل تقاطع رودخانه های غوربند و پنجشیر، در سواحل راست رودخانه یک سلسله خرابه های بزرگ افتاده که امروز بنام بگرام یاد میشود و موقعیت یکی از شهرهای باستانی کشور ما را نمایندگی میکند. این شهر را مؤرخین چینی «کی پیش» یا «کی پن»، جغرافیه نگاران یونانی و لاتین بنام «کاپیسی» یاد نموده اند. بعضی از مدققین شهر «نیکایا» را که «آرین» اسم میبرد، در بگرام قرار میدهند.

«کاپیسی» مرکز قلمرو و سلطنت «کاپیسا» یکی از شهرهای خیلی مهم و قدیم جنوب هندوکش است. پانی نی در قرن 4 ق.م. حاصل خیزی زمین کاپیسا و کثرت میوه جات آنرا یاد کرده و مخصوصاً تاکستان های قشنگ و لذت انگور آنرا تعریف میکند و چون تاریخ دو هزار و پنجصد ساله این باغ زیبا از صفت انگور پر است، میتوان برگ تاک یا خوشه انگور را علامه فارقه آن قرار داد. چنانچه عین همین علائم روی ظروف اینجا کشف شده است.

کاپیسی پیش از قرن 4 ق.م. هم وجود داشت و باشندگان آن در مقابل سیروس هخامنشی مقابله های سختی نشان دادند. خرابه های شهر کاپیسی قدیم و بگرام فعلی رویهمرفته عبارت از دو حصه است: یکی برج عبدالله که موسیو فوشه آنرا «شهر شاهی» و موسیو «گیرشمن» کمپ عسکری یونانی میخواند و دیگر خرابه های بزرگی که بطرف جنوب برج عبدالله افتاده و موسیو هاکن آنرا شهر «جدید شاهی» یاد کرده است.

از کاپیسی قرن 5 – 6 تا حال بصورت مادی اثری بدست نیامده و قدیمترین خرابه های موجوده بنای دست یونانی ها را نشان میدهد. بعد از 150 ق.م. که دست شاهان یونان و باختری از صفحات شمال کوتاه شد، بگرام مدتی مرکز جنوبی آنها

بشمار میرفت. بعد از اوائل عهد مسیح تا مناصفه اول قرن سوم، بگرام مدت تقریباً سه صد سال پایتخت بهاری دودمان بزرگ کوشان بود. از روی نتایج حفریاتی که از 1936 باینطرف هفت مرحله در اینجا بعمل آمده به ثبوت قطعی پیوسته است که بگرام یکی از مراکز خیلی مهم صنعتی، مذهبی و تجارتی جنوب هندوکش بشمار میرفت و تا سال های قریب انتشار دین مقدس اسلام در دره کابل یکی از محتشم ترین بلاد آریانا محسوب میشد.

اوپیان: بطرف شمال غربی چاریکار فعلی یا بعبارت دیگر بین چاریکار و پل متک در دامنه کوه یک سلسله غندی هائی موجود است که بنام «اوپیان» یاد میشود. اوپیان تا جائیکه مدارک در دست است در زمان های باستان هم اسم یک منطقه و هم نام شهری بوده است. «استفانوس» که از اهل «بیزانس» بود، از اوپیان اسم برده ولی اینجا را به حیث یک منطقه یاد کرده زیرا میگوید: "اسکندریه قفقاز شهری است در اوپیان". هیوان تسنگ زایر چینی به لهجه خود اینجا را «هو- پی- نا» ذکر کرده و آن را شهر بزرگ میخواند و میگوید که «مناندر» یونانی، شاه بزرگ کابل و گندهارا و پنجاب در آنجا تولد یافته است. احتمال زیاد میرود که حین ورود اسکندر به اوپیان آبادی بزرگی نبوده و اگر بوده آنقدر اهمیت زیاد نداشته ولی پسان کسب اهمیت نموده و با شهر اسکندریه قفقاز یکجا توسعه یافته و در عصر یونانی های باختر و مخصوصاً شاهان یونانی جنوب هندوکش و باز در عصر کوشان ترقی کرده است.

پروان یا اسکندریه قفقاز: پروان منحیث معبر و کوه در اوستا در «یسنای دهم» یا «هوم یشت دوم» بصورت «پوران» ذکر شده و این دلیلی است روشن بر قدامت و اهمیت این نام. چون موقعیت عسکری پروان خیلی مهم و کلید چندین دروازه بزرگ هندوکش به حساب میرود، اسکندر در اینجا به تعمیر شهری پرداخت که به اسکندریه قفقاز معروف است و قفقاز را از این جهت استعمال نموده اند که هندوکش را یونانی ها قفقاز هم میخواندند. در تمام قرن 19 مدققین در اطراف تعیین موقعیت این شهر اظهار نظریه ها نموده اند. بعضی آنرا در بگرام، برخی در اوپیان و برخی در مدخل دره غوربند قرار میدادند ولی اخیراً در ین نظریه شبهه ئی نمانده که موقعیت شهر اسکندریه در پروان بوده و در جبل السراج امروز بقدر کافی مسکوکات یونانی و کوشانی یافت میشود که این نظریه را خوب تأیید کند.

ارتکانا Artakana: یکی از شهرهای باستانی حوزه اریوس (هری رود) که پیش از ظهور اسکندر مقدونی و یونانی ها در آسیا بحیث مرکز و شهر عمده این ولایت آریانا آباد بود، شهر «ارتکانا» است. وجود و آبادانی چنین شهری پیش از

قرن 4 ق.م. نشان میدهد که در حوزه های رودخانه های بزرگ آریانا شهرهای معمور و آبادی وجود داشت. به عقیده «استرابو» و «آرین» شهر «ارتاکوانا Artakoana» مرکز ولایت «آریا» بود. بطليموس این شهر باستانی را با کمی تحریف بنام «ارتی کودنا Artikaunda» یاد کرده و در شمال غرب «اسکندریه آریان» یا «اسکندریه هرات» قرار داده است.⁽⁶²⁾ از این معلوم میشود که موقعیت این شهر از مجاورت شهر اسکندریه که در اینجا اسکندر آباد نموده بود، چندان دوری نداشت. ولسن به این عقیده است که شهرهای «ارتاکوانا»، «اسکندریه» و «آریا» هر سه در هرات موجوده جمع شده اند.⁽⁶³⁾

بست: در سواحل چپ رود هیرمند بالاتر از محل اتصاق هیرمند و ارغنداب خرابه های شهر باستانی بست وقوع دارد. این شهر یا اقلای موقعیت آن در دوره های قبل از اسلام شهرت داشت. «ایسیدور» اینجا را بنام «بیوت Biüt» یا «بیوت Bivt» یاد کرده و پلینی آنرا «بست Beste» خوانده و موقعیت آنرا کنار رودخانه «اری مانثس Erymanthus» (هیرمند) قرار داده است. هیاطله بدخشان در اوائل قرن 6 م. نفوذ خود را بدانجا انبساط دادند. وقتی که دین مقدس اسلام از راه سیستان بطرف وادی ارغنداب و غزنی و کابل منتشر میشد، «بست» با موقعیتی که داشت نظیر یک دسته شهرهای دیگر ما که در حواشی غربی مملکت واقع بود، زودتر با قوای عرب مصادف شد.

در این وقت «بست» مربوط به قلمرو سلطنت «رتبیل» های کابلی بود که از هامون تا سند حکمرمائی داشتند. بست بین هرات و زرنج و قندهار موقعیت خیلی مساعد داشت و خرابه های بزرگ شاهد عظمت و جلال آن است.⁽⁶⁴⁾

بعد از اینکه عبدالرحمن بن سموره آنرا اشغال کرد، از موقعیت مساعد شهر استفاده نموده و آنرا قرارگاه عسکری خود بر علیه دودمان رتبیل های کابلی و دیگر روئسای ملی خراسان قرار داد.⁽⁶⁵⁾

فراه: بیشتر دیدیم که اوستا «فراه رود» را به اسم «فراداتا Faradatha» ذکر کرده و سائر معاونین هیرمند را هم یکه یکه نام گرفته است. از این معلوم میشود که این گوشه آریانا را اوستا خیلی خوب می شناخته و کلمه «فرا» سابقه خیلی قدیمی دارد. یونانی ها این رودخانه را «فرادوس» و پلینی بنام «اوفرادوس» یاد کرده اند. «ایسیدور» کنار رودخانه مذکور از شهری به نام «فرا Phra» اسم میبرد که غیر از فراه موجوده چیز دیگر بوده نمیتواند. این مسئله از ملاحظه نماند که «فرا» نام شهر متذکره «ایسیدور» یا «فرا» که در اوستا قسمت اول نام

رودخانه را تشکیل داده و اصل ریشه و شکل اسم خاص مذکور را تشکیل میدهد،
یکنوع تلفظ شده و ایزاد «ه» در آخر کلمه پسان ها بعمل آمده است.

«فراداتا» نام اوستائی فراه رود که اسم شهر هم از جزء اول آن صورت گرفته
است مرکب از دو حصه «فرا» و «داتا» است که اولی فر و جلال و شکوه و
دومی داد و عدل معنی دارد و بصورت اصطلاحی اشاره به آبادی و حاصل
خیزی هائی میکند که در اثر آب رودخانه، مذکور نصیب این علاقه میشد.
بطليموس و استفانوس بیزانتي با تذکار اسم «پروفتازیا» که شهر دیگری در حوزه
سفلی فراه رود است و محل آنرا در «پشاوران» تعیین کرده اند، معنی باستانی و
قدیم «فراداتا» را منفعت بخش، ترقی و انبساط ترجمه و ادا کرده اند.⁽⁶⁶⁾

پروفتازیا Prophthasia: بطليموس این شهر را در جمله اعظم بلاد
«درانجیان» یعنی سیستان ما حساب میکند و حتی آنرا مرکز این ولایت میخواند.
قرار نظریه «اراتوس تنس Eratosthenes» پروفتازیا 1500 یا 1600
«استادیا» از شهر «اسکندریه آریان» یا هرات فاصله داشت. «ویلسن» موقعیت
این شهر را در «پشاوران Peshawarun» سیستان قرار میدهد و میگوید: فاصله
آن از هرات 183 میل است و شواهد روی خاکی دلالت میکند که اینجا محل شهر
بزرگی بوده است. این «پشاوران» بین «دوشک» و «فراه» یعنی کمی بطرف
شمال دریاچه واقع است. کرنل چنین نظریه دارد که خرابه های پشاوران آنقدر
قدیم معلوم نمیشود و بهتر است که پروفتازیا را فراه تعبیر نمائیم زیرا اسکندر
همین نقطه اخیر الذکر را پروفتازیا خوانده است.⁽⁶⁷⁾

اراکوتس Arachotus: این شهر کنار رود «اراکوتس» (ارغنداب) واقع بوده و
مرکز این ناحیه بشمار میرفت. استرابو موقعیت آنرا به فاصله 200 استادیا که
مساوی به 230 میل انگلیسی میشود، از نقطه ئی مینویسد که سه راه در شمال
«اورتسپانا» بهم یکجا میشوند ولی پلینی این فاصله را طور دیگر نوشته که
مساوی به 225 میل دریائی و معادل 606 میل انگلیسی میشود. به این حساب باید
موقعیت شهر مذکور را به شمال قلات غلزائی به فاصله 225 میلی کابل سراغ
کرد. در بین حدود خرابه های شهر بزرگی بنام شهر ضحاک کنار ارغنداب علیا
افتاده که 25 میل به شمال قلات واقع و 200 میل از کابل فاصله دارد و فاصله آن
از کابل عیناً به حساب پلینی برابر می آید.

ازولا یا وزولا Azola, Ozola: یکی از شهر های عمده و معروف حوزه علیای
هلمند، شهر «ازولا» است که بصورت «وزولا» هم یاد شده است. شهر موصوف
را به این اسم و نشان بطليموس ذکر کرده و قرار تقسیمات جغرافیائی خود در

اراکوزی (ولایت قندهار) فعلی قرار داده است چنانچه امروز هم حوزه هلمند جزء ولایت قندهار است. احتمال دارد که این شهر عبارت از «هو - سا - لو» زائر چینی باشد، اما زائر چینی، هوان تسنگ به یین قسمت مسافرت نکرده است. کنگهم این شهر را عبارت از «گذر» یا «گذارستان» میداند و موقعیت آنرا در هلمند علیا قرار میدهد.

فوکلیس Phoklis: از شهرهای معروف اراکوزی (ولایت قندهار) که بطلیموس ذکر کرده یکی «فوکلیس» است. موقعیت این شهر را کنار رود «ترنک»، بین غزنی و قندهار، تقریباً در نقطه «قلات غزائی» موجوده قرار میدهند. کنگهم به این عقیده است که این شهر عبارت از همان شهر «دمتریاس» است که «دمتریوس» پسر «ابوتیدموس» پادشاه یونان و باختری بنا کرده بود و «ایسیدور» از آن ذکر کرده و آن را مستحکم ترین شهر این ناحیه خوانده است.

نیسایا Nisaia: «نیسایا» یکی از از شهرهای معروف و باستانی ولایت حاصل خیز مارجیان است. اوستا اولین مأخذ است که از این شهر اسم میبرد و آنرا بین «مورو» (مرو) و «بخدی» (بلخ) قرار میدهد.

بطلیموس جغرافیه نگار یونانی مصری در میان شهرهای مشهور مارجیان از «انتیوش» یعنی «مروشاق» که بنای آن به اسکندر نسبت میشود و شهر «نیسایا» اسم میبرد. این شهر تا قرون وسطی هم از بین نرفته و «یاقوت» از آن به اسم «نسا» یاد میکند و موقعیت آنرا میتوان در میمنه تعیین کرد. نا گفته نماند که به این نام بسا شهر های دیگر در کرمان، و فارس و دیگر نقاط عرض وجود کرده است ولی قدیم ترین همه همان «نیسایا» ئی است که اوستا از آن صحبت میکند.

نگار Nagar: «نگار»، یا «نگارا» یا «ناگارا» یکی از شهرهای مهم منطقه «ناگاراها» یا «ننگرها» بود و احتمال زیاد میرود که در اثر شهرت نام این شهر اسم «ناگاراها» عمومیت یافته و یک منطقه را در بر گرفته باشد. افسانه های محلی مخصوصاً در دره کنر نقل میکند که «نگر» یا «ننگر» یا «نگار» اصلاً پادشاه بود و اگر این مسئله حقیقت داشته باشد، کلمه «هار» در آخر اکثر شهرهای ما آمده و میتوان آنرا «شهر نگار» خواند. «نگر» یا «نگار» یا «ناگارا» را بعضی ها محض شهر ترجمه کرده و بعضی در آن کلمه «نگ Nag» یا «نک Nak» را می بینند که از «ناگا Naga» سانسکریت برآمده و چندین معنی دارد از قبیل: آفتاب، کوه، مار، و فیل. بعضی ها شهر «نکرکوتی» را که البیرونی در سلسله شاهی کابل ذکر نموده عبارت از همان «نگار» میدانند. استوپه بزرگ آشوکا که 200 قدم بلندی داشت در نیم میلی جانب غرب شهر

مذکور واقع بود. «مسن» انگلیس به فاصله سه فرسخی شرق یا جنوب شرق «صخره نگر» از تویی بنام «نغاره غندی» صحبت میکند. «نگار» به صفت پایتخت این علاقه هم یاد شده است. کنگهم پایتخت عصر هیوان تسنگ را که عبارت از «نگار» باشد در مقام بگرام در دو میلی غرب جلال آباد قرار میدهد. «سن مارتن» موقعیت آنرا کمی بطرف غرب بگرام در بلندی ئی میداند که مشرف بر محل تقاطع رود کابل و سرخ آب میباشد.

هیلو Hilo: در سرزمین «نگرهار» که به تلفظ قدیم تر آنرا «ناگراهارا» گویند و هیوان تسنگ زائر چینی آنرا بنام «ناکی لو هو Na-Kie-lo-ho» هم یاد کرده شهری وجود داشت معروف که آنرا «هیلو» میخواندند و با تحقیقاتیکه در اطراف موقعیت آن شده عبارت از «هده» موجوده میباشد. قراریکه در یادداشت های زائر مذکور شرح داده شده شهر موصوف 4 الی 5 لی احاطه داشت و بالای بلندی ئی واقع و اطراف آن را باغ های زیبا گرفته بود. ناگفته نماند که در عین همین وقت که «هیلو» آباد بود، شهر «نگار» هم به آن همسری میکرد و هر دوی آن مهم بود و حتی هر دو بنام پایتخت هم یاد شده اند و احتمال زیاد میرود که «نگار» پایتخت زمان قدیم تر و «هیلو» مرکز عصر بودائی بوده باشد.

از نتیجه تحقیقات مدققین چنین بر می آید که «هیلو» عبارت از هده باشد. کنگهم انگلیس به این خیال است که این اسم از کلمه سانسکریت «هده» به معنی «استخوان» اشتقاق یافته است. چون استخوان جمجمه بودا در یکی از استوپه های آن بود، به این نام شهرت یافت چنانچه در پشتو هنوز هم «هدوکه» به معنی استخوان است.

هده به فاصله 8 کیلومتری جنوب شهر جلال آباد موجوده افتاده و آبادی آن امروز شکل قریه بخود گرفته است. خرابه های قدیم شهر و مخصوصاً معابد بودائی بصورت برجسته گی ها معلوم میشود. بقایای بعضی استوپه ها هنوز هویدا است. در نتیجه حفریاتیکه بعد از 1922 در آنجا از طرف فرانسوی ها آغاز شد، آثار خیلی گران بها از گرد و نواح آن مخصوصاً از «تپه کلان» کشف شد. سائر تپه ها و نقاطیکه حفریات و علم آوری شده اند، عبارت اند از: تپه کافری ها، باغ گاهی؛ شاخیل غندی، غار نو، ده غندی و غیره.

ناکی Nakie: یکی از شهرهائیکه در یادداشت های زائر چینی هیوان تسنگ در علاقه ننگرهار ذکر شده عبارت از شهر «ناکی» است. این شهر نزدیک «هیلو» یعنی هده یا بهتر بگوئیم میان فاصله استوپه «اشوکا» و «هیلو» واقع بود زیرا وقتیکه زائر مذکور از استوپه اشوکا بطرف «هیلو» میرفت در راه به شهر «تنگ

کوانگ Têng-Kuang» برگشت. میگویند این شهر عبارت از همان «ناکی» است و کمی بطرف غرب جلال آباد حالیه واقع بود. یکی از نام های دیگر این شهر «پادماپور Padmapur» یعنی «شهر گل نیلوفر» بود. بعضی چینی ها آنرا «هوا شی شنگ Hua-shi-cheng» خوانده اند که به معنی «شهر گل» است.

بامیکان Bamikan: در قلب هندوکش یا در آغوش دو سلسله کوه بزرگ آریانا یعنی هندوکش و بابا یکی از شهرهای با شکوه ما افتاده بود که مدت هزار سال نگارستان صنایع زیبا و کانون دین بودیزم بشمار میرفت.

بامیان با سائر شهرهای کشور چه در سبک و اصول تعمیرات و چه در مفهوم حیاتی فرق کلی داشت و بقایای آنهم که تا امروز موجود است با خرابه های سائر شهرها سر نمیخورد. بامیان از نقطه نظر مذهب یک معبد بزرگ بودائی، از نقطه نظر صنعت یک مدرسه هیکل تراشی و نقاشی و از نقطه نظر تعمیرات، شهری بود مرکب از هزاران سموچ پر نقش و نگار که در دل کوه کنده شده بود.

بامیان در قدیم ترین ماخذ چینی از 494 م. به بعد به اسم «فان ینگ Fan-Yang» یاد شده است. در بنداهش معاصر همین زمان به اسم «بامیکان» تذکار رفته است. «مویز دو خورن» مؤرخ ارمنی هم آنرا به همین اسم خوانده و در اواخر قرن 5 م. «ک» اسم به «ی» تبدیل شده و از آن کلمه «بامیان» بمیان آمده است. مؤرخین چینی که پسانتر به تدریج از ین «معبر بزرگ» عبور کرده اند، بامیان را به اسمای «فان ین نا»، «فان ین» و غیره یاد کرده اند.

قرار یادداشت های «هیوان تسنگ» در نیمه اول قرن 7 م. هنوز در بامیان ده معبد بودائی و بیش از چندین هزار راهب وجود داشت. مجسمه های 35 متری و 53 متری بودا که امروز اسباب حیرت سیاحین جهان را فراهم می آرد، زائران چینی را هم بیخود ساخته بود. بامیان در جنوب هندوکش با «نیوویهارا»⁽⁶⁸⁾ بلخ همسری میکرد و نمونه های هیکل تراشی و محصول دست استادان هنرور آنجا را اهل ذوق و دوستان صنعت به دیار چین ارمغان می بردند.⁽⁶⁹⁾

آریا و آریانا

یکی از مسایل قابل دقت این است که نویسندگان و متتبعین ما بخوبی ملتفت فرق میان «آریا» و «آریانا» نشده و در استعمال آنها اشتباه میکنند. یا هر دو را یک چیز می‌شمارند چنانچه این سهو لفظی بعضی اوقات در نگارشات متتبعین خارجی هم دیده شده است. در اینجا مقصد از «آریا» نامی نیست که قبایل «ویدی» برای خود داده بودند بلکه ولایت «آریا» است که بنام های «هریوا» و «هری» و غیره هم ذکر شده که شرح آنها پیشتر گذشت.

در صفحات گذشته نوشتیم که بسا نام های نقاط و شهرها و قبایل آریانا در خود ریشه «آر» را با تحریفات مختلف آن محافظه کرده اند. از آن جمله «آریا» نام ولایت هرات از بهترین مثال های ما است که قدیمترین نام آریائی را بالاخص برای خود محافظه کرده و موازی با اسم آریانا از قدیمترین زمانه ها شهرت دارد و بشهادت تاریخ میتوان گفت که «آریا» و «آریانا» بشکل اصلی خود دیده میشود و بعضی ها که دچار سهو هم شده اند، بیشتر از همین دَرَک است که یک کلمه در هر دو اسم دخالت دارد. معذالک باید مفهوم جغرافیائی آنها را زیر نظر داشت زیرا «آریا» فی الواقع یک ولایت «آریانا» است. «آریا» گوشه ئی از «آریانای بزرگ» است. مکدونالد در "هند قدیم بطليموس" صفحه 138 مینویسد: "«آریا» ولایت کوچکی بود در «آریانا». چون در اصل اینکه حوزه هریرود قسمتی از آریانا بود شبهه نیست بلکه سرحد آریانا در ین قسمت تا سواحل خزر میرود. از تفصیلات بی مورد خود داری کرده محض از نقطه نظر شباهت نام به همین قدر اکتفا میکنم که «آریا» نام یک ولایتی است از کشور «آریانا».

آریانی

در مجالس تاریخ به دفعات این پرسش بمیان آمده که آیا از کلمه «آریانا» به تعبیر و لهجه امروز چه صفتی میتوان ساخت که در مورد تمام باشندگان «آریانا» بدون استثنا و در باره مدنیت و دیگر امتیازات آن استعمال شود. بگمان من حاجت به اختراع و ساختن چیزی نداریم قراریکه در اوائل این اثر شرح دادیم در ین شبهه ئی نیست که اسم «آریانا» از «آریا» تشکیل شده یعنی اول اسم قوم و باز نام مسکن آنها بمیان آمده است لیکن چون «آریا» مفهوم قدیمی دارد و زمانی را در بر میگیرد که تمام آریائی های هند و فارس در اینجا جمع بودند بنابراین خود آن کلمه را برای چیزهای مربوطه آن وقت باید گذاشت و از کلمه «آریانا» صفتی بمیان آورد.

صفتیکه از اسم «آریانا» ساخته شود طبیعی «آریانی» است ولی فوراً باید متذکر شد که این صفت را ما حالا نمی‌سازیم بلکه خودش در مرور زمانه ساخته و استعمال شده و اینجا بطور مثال «بیلیو» را ذکر میکنم که در صفحه اول اثر خویش موسوم به: "تجسسات نژادی در افغانستان" این صفت را به شکل طبیعی و مطلوب یعنی «آریانی» استعمال نموده است.

آریانا و نویسندگان اروپائی قرن 18 و 19

همان طوریکه کلمه آریانا را نویسندگان و مؤرخین یونانی در یکی دو قرن پیش و بعد از عهد مسیح از حافظه توده و خاطرات باشندگان این سرزمین بیرون آورده و در نگارشات خود ضبط کردند، ایالات، ولایات، حدود سرحدات، اقوام، قبایل و شهرهای آنرا معین کرده و ثابت نمودند که این حصه دنیا نامی و نشانی، موجودیتی و ممیزاتی دارد، نویسندگان اروپائی حینی که در قرن 18 و 19 به خاک های کشور ما نزدیک شدند و به مطالعات پراختند، طبیعی نگارشات نویسندگان کلاسیک یونان توجه آنها را جلب نموده و بعد از تقریباً هزار سال فراموشی و سکوت باز کلمه «آریانا» مورد استعمال پیدا کرد. این طور نبود که در بین عرصه هزار سال در کشور ما حکومت و تشکیلات سیاسی وجود نداشت، برعکس اکثر جنبش های ملی، آزادی خواهی و سیاسی از این جا برخاسته است. اسم «آریانا» را نویسندگان کلاسیک یونان از حافظه و خاطرات مردم گرفتند ولی در زبان و نگارشات آنها قید و مستور ماند. بعد از فتوحات اسکندر، سلطنت مستقل یونانی های باختر جز دو قرنی بیش دوام نکرد. در بین وقت طبیعی رسم الخط و زبان یونانی کم و بیش معمول شده بود آنهم بیشتر در صفحات شمال زیرا عکس العمل زبان و رسم الخط خود کشور «خروشتی» در جنوب هندوکش همه جا محسوس است، چه در کتیبه ها و چه در چپه مسکوکات و غیره.

نوبت که به کوشانی های ما رسید، امپراطوری ئی ساختند خیلی وسیع که خاک آریانا سراسر در آن آمده بود و حتی بجانب هند و ترکستان چین خارج سرحدات طبیعی هم نفوذ یافته بودند زیرا قلمرو ایشان در بین قسمت ها حوزه «تارم» و «گنگا» را هم در بر میگرفت. اگر چه کتیبه های عصر ایشان هنوز طور دلخواه

مطالعه و تدقیق نشده و نمیتوان گفت که آیا کلمه آریانا در آن ها مورد استعمال یافته یا نه ولی یک چیزی که در قلمرو نفوذ کشور داری آنها جلب توجه میکند این است که با صرف مساعی نفوذ خود را اول از همه در چوکات طبیعی آریانا انبساط دادند و بعد از آن فتوحات بیشتری بطرف هند و ترکستان چین کردند. سپس با هیاطله و زمان جنگ های آنها با ساسانی ها و در عصر کوشانی های خورد و کابل شاهان و برهمن شاهیان و غیره سلطنت وجود داشت ولی نه به آن عظمت که کل خاک آریانا را در بر گرفته بتواند تا اینکه دین مقدس اسلام انتشار یافته و انقلابی بس عمیق در افکار و آئین و زبان و غیره بمیان آمد. در ین وقت باز کانون جنبش آزادی خواهی همین خاک پرشور است و طاهریان، صفاریان، سامانیان اولین مشوق روح آزادی بشمار میروند. ولی طوریکه پیشتر ذکر نمودیم مؤرخین و جغرافیه نگاران عرب حینیکه از کشور ما صحبت میکنند از آن بنام «خراسان» یاد کرده اند. یعنی عوض آریانای زمانه های قبل از اسلام کلمه «خراسان» بمیان آمده و به اندازه زیاد استعمال شده که میتوان آنرا جانشین «آریانا» خواند.

غزنوی های ما باز امپراطوری ئی ساختند بزرگ و این دفعه در حالیکه غزنی مرکز بود، خاک آریانا باز بنام امپراطوری غزنوی تشکیل یک مملکت واحد داد و مثل زمان کوشانی ها فتوحات مزیدی خارج سرحدات، آنهم در خاک هند عملی گردید. این وضعیت مجدداً در عصر غوری ها، تیموری ها، هوتکی ها تحت پاره تغییرات آمد و دفعه دیگر در زمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه درانی مفهوم و وسعت آریانی قدیم تشکل پذیرفت و مرکز آن این بار شهر قندهار بود.

بعد از جنگ بزرگ «پانی پت» و اضمحلال مراسته بدست قشون احمد شاه بابا، نفوذ انگلیس در هند انبساط یافته و بیشتر انگلیس ها به کشور ما تماس و رفت و آمد پیدا کردند و در هر مسئله داخل مطالعات شدند و قرن 18 و 19 دو قرنی است که عملاً کلمه «آریانا» در نوشته های مدققین عرض وجود نمود. بعضی کسانی که این کلمه را استعمال نموده اند قرار ذیل اند:

1- اچ. اچ. ولسن کتاب بزرگی را که دارای 452 صفحه است و از مسکوکات و آثار باستانی افغانستان صحبت میکند بنام "آریانا انتیکوا" یعنی آریانا باستان یا آریانای عتیق موسوم ساخته و در داخل کتاب خود در صفحات 120 و 121 و غیره در اطراف این کلمه و حدود و ولایات آن صحبت میکند. در پشت این کتاب نام «افغانستان» و «آریانا» یکجا ذکر شده و معلوم میشود که نام اولی تازه بمیان آمده و مولف که در آثار باستانی مطالعه دارد، میداند که این خاک نام قدیمی ئی هم داشته و

- حدودی را که او تحت مطالعه قرار داده خوب تر به کلمه «آریانان» ادا میشود، لذا کلمه «آریانان» را استعمال کرده است.
- 2- اچ. دبلیو. بلیو در کتاب "تجسس در باب نژاد افغانستان"⁽⁷⁰⁾ که متن نظریات او در نهمین کنگره بین المللی مستشرقین در لندن میباشد و در سال 1891 به طبع رسیده خیلی مفصل از کلمه «آریانان» صحبت میکند و با تذکار مؤلفین کلاسیک یونان، حدود، قبایل و ولایات این کشور را متذکر میشود.
- 3- اچ. جی. راولنس در کتاب "بکتريا" که در 1912 در لندن بطبع رسیده صفحه 2 کلمه «آریانان» را از زبان «استرابو» استعمال نموده میگوید: "استرابو باختر را فخر آریانان خوانده است."
- 4- موسیو الفرد فوشه در صفحه 408 جلد دوم کتاب "صنعت گریک و بودیک گندهارا" کلمه «آریان» را در مورد خاک کشور ما استعمال نموده است. مشارالیه در صفحه 429 همین اثر «بکتريان» را "مروارید آریان" خوانده است.
- 5- بلیو در صفحه 59 کتاب «نژاد های افغانستان» در مورد خاک کشور ما میگوید:
- "بهتر است اول نگاهی به وضعیت جغرافیائی قدیم کشوری بیاندازیم که نزد فارسی ها به اسم «آریا ورته»، نزد یونانی ها به اسم «آریانان» و بعد ها به اسم «خراسان» معروف بوده و درین تازه گی ها بنام «افغانستان» شهرت یافته است."

انتها

مؤخذ و تبصره ها:

- 1- وی وین دوسن مارتن، "مطالعات جغرافیائی اقوام قدیمی شمالغرب هند"، ص 83.
- 2- پشتونها بعداً این صفات را در ضمن صفات پشتونوالی خود شامل ساخته اند. اصل آن از اقوام آریائی و مربوط به همه آریائی هاست. [بنیاد فرهنگی کهزاد]
- 3- L'Inde civilisatrice, par Sylvain Levi, 37, 36.
- 4- ترجمه از صفحه 98 "مطالعات جغرافیائی اقوام اولیه شمال غرب هند" به استناد سرود ویدی. تالیف: وی وین دوسن مارتن.
- 5- جهت معلومات مزید در اینمورد به کتاب: احمد علی کهزاد "تاریخ افغانستان" جلد اول مراجعه شود.
- 6- داس، "هندریک ویدی" صفحه 58.

- 7- ولسن "آریانا انتیکوا" صفحه 121.
- 8- رونه گروسه "تاریخ شرق اقصی" جلد اول صفحه 10. و صفحه 39 "هند مدنیت خیز" L'Inde Civilisatrice تألیف سیلون لوی.
- 9- پروفیسور ولسن میگوید که «بهاراته» اصلاً اسم کدام مل «حاصل خیز» بود و «بهارتی» سردار و بادار و فایق معنی داشت.
- 10- «سراسواتی» رودخانل «آبدار» معنی دارد و بصورت اصطلاحی میتوان آنرا رود خانه بزرگ ترجمه نمود. این نام را بعضی ها به اندوس (سند) هم داده اند ولی «سند» خودش بنام مخصوص خود «سندهو» به کرات تذکار یافته. «واله دوپوسن» میگوید که این اسم به رودخانه «اراکوزی» هم داده شده است. بعضی وید شناسان مخصوصاً «هلبرانت» عقیده دارد که «سراسواتی» ریگ ودا غیر از «هراویتی» یعنی ارغنداب نمیباشد (صفحه 210 هندو اروپائی و هندو ایران - هند تا 300 سال ق.م. تألیف واله دوپوسن)
- 11- نام هند از روی اسم رودخانه سند که سرحد طبیعی آن قطعه و آریانا است بمیان آمده است. رود خانه سند در سرود ویدی سندهو یعنی محض رودخانه خوانده شده مثلیکه عین این کلمه «سین» هنوز در پشتو رودخانه معنی دارد. زبان «زند» یا اوستائی با قاعده عمومی که دارد (س) آنرا برداشته و از آن «هندو» ساخت. یونانی ها که نسبت به کشور همسایه شرقی از اهالی مملکت ما معلومات میگرفتند. از کلمه «هندو» «اندیکه» یعنی «کشور هند» ساختند و این اسم به تدریج عت و عمومیت یافته و کل آن قطعه را در بر گرفت (صفحه 38 هند مدنیت خیز تألیف سیلون لوی - صفحه 20 ایران بارتولد ترجمه انگلیسی نریمان).
- 12- موسیو سیلون لوی بزرگترین هندشناس دنیا در صفحه 38 اثر خود موسوم به "هند مدنیت بخش" مینویسد که نام «بهاراته ورشت» یگانه نام ملی است که «بهاراته ها» به هند دادند.
- 13- واله دوپوسن "هند در عصر موریاء، بربرها، یونانی ها، سیت ها، پارت ها و یوچی ها" صفحات 13 و 14.
- 14- واله دوپوسن "هند در عصر موریاء، بربرها، یونانی ها، سیت ها، پارت ها و یوچی ها" صفحه 14.
- 15- به نقشه مربوطه این اثر مراجعه شود.
- 16- نا گفته نماند که اگر آنرا «ری» بخوانند باز هم جزء آخرین نقاط سرحدی غربی آریانای قدیم خواهد بود و از آن بیرون شده نمیتواند زیرا طوریکه «بارتولد» حدود غربی آریانای متذکره «اراتوس تنس» و «استرابو» را شرح میدهد، خط سرحد غربی آنرا از تهران امروزی میگذراند. (صفحه 21 ایران بارتولد، ترجمه انگلیسی نریمان). همچنان

- «راغه» در پشتو به معنی دشت پر از گیاه و سرسبز میباشد و عموماً مورد استعمال و بصورت خصوصی لغت قبایل مالدار شمرده میشود.
- 17- هاری تهی اسم قله کوه خیلی بلند است.
- 18- یک مقاله سر اورل استن در ین موضوع در مجله ذیل نشر شده است:
- 19- در بندهاش فصل 20 فقره 16 – 17 چنین ذکر شده که رودخانه هرو Haro (هری رود) و هتومند Hêtumand (هیرمند) از کوه اپارسین سرازیر میشود.
- 20- نا گفته نماند که دارمستتر «ویش پاتها» را مرکب از دو کلمه میداند: «پاتها» به معنی راه و «ویش» شاید باز، فراخ و آزاد معنی دهد.
- 21- سر اورل استن میگوید که زبانی که در تیرا حرف زده میشد و هنوز هم در بعضی قریه های شمال سفید کوه مستعمل است، عبارت از شاخه «داردی» Dadie «السنه آریائی است که مانند شاخه هندی (St) در آن به (T) تبدیل میشود. به این لحاظ «ستیرا»، «تیرا» شده است.
- 22- پورته در پشتو به معنی بالا است.
- 23- دارمستتر در ترجمه «زند اوستا» خود، زبان «زند» یا اوستائی را زبان اراکوزی و صفحات جنوبی کشور ما میداند. نظریه او نسبت به پشتو این است که یا از زند یا از زبانی که قریب به زند است منشعب شده است.
- 24- سر پرسی سایکس "تاریخ افغانستان" جلد اول صفحه 34. (انگلیسی)
- 25- مکدونالد، «هند قدیم» صفه 263 (انگلیسی).
- 26- پسان ها اهالی این شهر بنام های «اگریاسپ Agriaspei» و «یورجتی Euregetai» هم یاد شده اند.
- 27- اندره برنلو، "آسیای قدیم مرکزی و جنوب شرقی بر اساس نظریه بطليموس"، صفحه 290.
- 28- برای معلومات مزیدتر به عنوان "شهرهای آریانا" مراجعه شود.
- 29- بیلوی، "تجسس در باب نژادهای افغانستان"، صفحه 26.
- 30- موسیو «بورنف» کلمه آریانا را چنین ترجمه نموده است: اری به جامع ترین مفهوم خود یعنی خاک مسکونه نژاد آریا یا مردان نجیب. صفحه 132 کتاب "آریانا ننتیکوا" مولف چارلز ولسن.
- 31- قاموس "پتی لاروس" تولد او را در 276 ق.م. در سرنی Cymrie مینویسد. بعضی ها حیات او را به حوالی 240 ق.م. نسبت میدهند.
- 32- بیلوی "تدقیقی در اتنوگرافی افغانستان An Inquiry into the Ethnography of Afghanistan" صفحه 3. (انگلیسی)

- 33- اچ ولسن "آریانای باستان Ariana Antiqua" صفحه 120.
(انگلیسی)
- 34- اچ ولسن "آریانای باستان" صفحه 121. (انگلیسی)
- 35- بیلپو "تدقیقی در اتنوگرافی افغانستان" صفحه 4. (انگلیسی)
- 36- بیلپو "تجسس در باب نژادهای افغانستان" صفحه 26.
- 37- مکدونالد "هند قدیم اثر بطليموس" صفحه 307-308.
- 38- تذکار این کوه را در اوستا، در صفحات قبل ملاحظه بفرمائید.
- 39- کرندل Ed. By S. N. Majumdar Mc. Crindle "هند قدیم بطليموس Ancient India Ptolemy" صفحه 311
- 40- اندره برتلو "هند قدیم مرکزی و جنوب شرقی به اساس نظریه بطليموس" صفحه 290.
- 41- مکدونالد "هند قدیم بطليموس" صفحه 311.
- 42- این شهر را کنار رود خانه هلمند قرار میدهند.
«کریستی Christie» معترف است که هنوز خرابه های زیادی از این شهر هویدا میباشد.
- 43- مکدونالد "هند قدیم" صفحه 313 – 14.
- 44- برهان قاطع صفحه 45.
- 45- کرندل "هند قدیم بطليموس" صفحه 269.
- 46- این تلفظ نام های متذکره او از روی صورت تحریر آنها در رسم الخط رومن است.
- 47- بیلپو "نژاد های افغانستان" صفحه 58.
- 48- مبحث ولایات این کتاب ملاحظه شود.
- 49- اندره برتلو، "هند قدیم مرکزی و جنوب شرقی به اساس نظریه بطليموس" صفحه 63.
- 50- «اندره برتلو» یکی از بزرگترین مدققین فرانسه است و بر جغرافیة بطليموس تبصره و واهی مبسوطی بنام "هند قدیم مرکزی و جنوب شرقی به اساس نظریه بطليموس" تحریر نموده است.
- 51- از احتمال بعید نیست که «گیدی» یک نوع گوسفند بی دنبه هم بوده باشد. چنانچه گوسفندهای هزاره گی را هنوز هم گوسفند «گدی» گویند. (مولانا یعقوب حسن خان)
- 52- مکدونالد کرندل، "هند قدیم بطليموس" صفحه 313.
- 53- اندره برتلو، «آسیای قدیم مرکزی و جنوب شرقی بر اساس نظریه بطليموس» صفحه 63.

- 54- مؤرخ چین مثل: «سو ما تسین Seu ma-t sien» و منابع چین مثل: «شی کی» و «تسین هان شو»، به فصل 96 "کتیبه های خروشتی" تالیف داکتر کنو مراجعه شود.
- 55- احمد علی کهزاد، "امپراطوری کوشان" صفحه 3.
- 56- اندره برتلو، "آسیای قدیم مرکزی و جنوب شرقی به اساس نظریات بطليموس" صفحه 179.
- 57- واله دوپوسن "هند و اروپائی و هند و ایرانی – هند تا سال 300 ق.م"، صفحه 63.
- 58- در (India's Gate) صفحه 222 مولف کتاب «هولدیچ» ذکر میکند که در «تیواره»، قریب قریه «یامان» خرابه های خیلی قدیمی است و از آن ظروف گلی پیدا شده که در جدار آن نوشته ها دیده میشد.
- 59- جهت معلومات بیشتر در مورد کابل و تاریخ آن به کتاب: "بالاحصار کابل و پیش آمد های تاریخی"، جلد اول و دوم، 1336، اثر احمد علی کهزاد، مراجعه شود. (بنیاد فرهنگی کهزاد)
- 60- کننگهم، "جغرافیای قدیم هند"، جلد اول، صفحه 38.
- 61- مکدونالد کرنل، "هند قدیم بطليموس"، صفحه 311.
- 62- مکدونالد کرنل، "هند قدیم" صفحه 309 – 310.
- 63- ولسن، "آریانا انتیکوا" صفحه 152.
- 64- جهت معلومات بیشتر به کتاب: "لشکرگاه" تالیف احمد علی کهزاد مراجعه شود. (بنیاد فرهنگی کهزاد)
- 65- شرح واقعات عصر اسلامی این شهر و سائر شهرها از موضوع این اثر خارج است و در اثر دیگری بنام خراسان باید گرفته شود.
- 66- مکدونالد کرنل، "هند قدیم" صفحه 337.
- 67- مکدونالد کرنل، "هند قدیم"، صفحه 315.
- 68- «نیوویهارا» اسم معبد بزرگ بودائی بلخ است که از آن در ادبیات فارسی بیشتر به شکل «نوبهار» اسم برده شده است.
- 69- جهت معلومات بیشتر راجع به بامیان به: "آثار عتیقه بودائی بامیان"، "افغانستان در پرتو تاریخ"، "هنر قدیم افغانستان" و آثار دیگر احمد علی کهزاد مراجعه شود. (بنیاد فرهنگی کهزاد)
- 70- An Inquiry into the Ethnography of Afghanistan,
By H.W. Bellew